

عبدالله بن نمیر از قول هشام، از پدرش عروه نقل می‌کند * پیامبر (ص) به سعد فرموده‌اند: همانا به حکم و دستور خداوند حکم کردی.

خالد بن مخلد بَجَلِیُّ از محمد بن صالح تمّار (خرمافروش)، از سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن، از عامر بن سعد، از قول پدرش سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند * چون سعد بن معاذ در بارهٔ بنی قریظه چنان حکم داد که مردان بالغ ایشان کشته و زن و فرزندشان اسیر و اموالشان تقسیم شود، رسول خدا (ص) فرمود: سعد همان حکمی را صادر کرد که خداوند متعادل از فراز هفت آسمان بر آن حکم فرمود.

عبدالله بن نمیر با همان اسناد از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است * اطراف زخم سعد بن معاذ گوشت تازه بر آورده بود و روی به بهبود داشت. سعد دعا کرد و گفت: پروردگارا تو می‌دانی که جنگ با هیچ‌کس به اندازهٔ جنگ با آنانی که رسول تو را تکذیب و او را از مکه بیرون کردند در نظر من خوشتر نیست، پروردگارا چنین تصور می‌کنم که تو جنگ میان ما و ایشان را تمام فرمودی، اکنون اگر از جنگ میان ما و قریش چیزی باقی مانده است مرا باقی بدار تا در راه تو با ایشان جنگ کنم و اگر تمام شده است، این غده را بگشای و مرگ مرا در آن قرار ده. عایشه گوید: همان شب زخم او دهان گشود و همراهان او متوجه نشدند. گروه دیگری از بنی غفار که در مسجد بودند ناگاه متوجه شدند که خونی بر زمین روان است، به ساکنان خیمهٔ سعد گفتند: این خون چیست که از خیمهٔ شما جاری است؟ و معلوم شد زخم سعد سرباز کرده و چندان خون رفته که او مرده است.

واقدی از معاذ بن محمد، از عطاء بن ابی مسلم، از عکرمه، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است * چون زخم دست سعد گشوده و خون راه افتاد رسول خدا (ص) خود را به او رساند و او را در آغوش گرفت و خون بر روی و ریش پیامبر (ص) می‌پاشید و هر کس می‌خواست رسول خدا را از آن دور بدارد نمی‌توانست و پیامبر خود را به سعد نزدیک‌تر می‌فرمود تا سعد درگذشت.

یزید بن هارون از اسماعیل بن ابی خالد، از قول مردی از انصار نقل می‌کند * چون سعد بن معاذ حکم خود را در بارهٔ بنی قریظه صادر کرد و برگشت زخمش دهان باز کرد و خونریزی آن شروع شد. چون این خبر به پیامبر (ص) رسید پیش او آمدند و سرش را بر دامن خود نهادند، پارچه‌ای سپید روی سعد کشیده بودند که اگر آن را بر چهره‌اش می‌کشیدند پاهایش بیرون می‌ماند و سعد مردی تنومند و کشیده قامت و سپید چهره بود.

پیامبر (ص) عرض کرد: پروردگارا سعد در راه تو جهاد و پیامبرت را تصدیق کرد و آنچه بر عهده داشت انجام داد. خدایا روح او را به بهترین صورتی که روحی را می‌پذیری بپذیر، چون سعد سخن رسول خدا (ص) را شنید چشم گشود و گفت: ای رسول خدا سلام بر تو باد، همانا گواهی می‌دهم که تو رسول خدایی.

خویشاوندان سعد چون دیدند رسول خدا (ص) سر او را بر دامن گرفته است ترسیدند و به پیامبر (ص) گفته شد که ایشان از این کار ترسیده‌اند، فرمود: آری به شمار شما فرشتگان خدا در آن خانه حضور داشتند تا شاهد مرگ سعد باشند. گوید. مادر سعد می‌گریست و این چنین می‌گفت:

«ای سعد وای بر مادر تو، دلاور دوراندیش و کوشای من^۱» به او گفتند: آیا شعر می‌گویی؟ رسول خدا (ص) فرمود: آزادش بگذارید که شاعران دیگر از او دروغگو ترند.

فضل بن دکین از عبدالرحمن بن سلیمان بن غسیل، از عاصم بن عمر بن قتاده، از محمود بن لبید نقل می‌کند: چون در جنگ خندق سعد بن معاذ زخمی و سنگین شد، او را پیش زنی به نام رفیده که زخمیها را پرستاری و مداوا می‌کرد بردند و هرگاه پیامبر (ص) صبح و شب از آنجا عبور می‌کرد به سعد می‌فرمود: چگونه‌ای؟ و او حال خود را به پیامبر می‌گفت. شبی که او را به محله بنی قریظه برده بودند سنگین شد و افراد قبیله بنی عبدالاشهل او را به محله و خانه‌های خویش بردند و چون پیامبر (ص) برای احوالپرسی او آمد، گفتند او را برده‌اند. رسول خدا بیرون آمد و ما هم بیرون آمدیم پیامبر چنان تند حرکت می‌فرمود که بند کفشهای ما پاره می‌شد و ردهای ما از دوشمان می‌افتاد. برخی از اصحاب شکایت کردند و گفتند: ای رسول خدا با این تند راه رفتن ما را به زحمت انداختید. فرمود: می‌ترسم فرشتگان بر ما سبقت گیرند و او را غسل دهند، همچنان که نسبت به حنظله این کار را کردند. رسول خدا (ص) هنگامی به خانه سعد رسید که مشغول غسل دادن او بودند و مادرش بر او می‌گریست و همان مرثیه را می‌خواند. پیامبر (ص) فرمود: هر زن نوحه‌گری دروغ می‌گوید غیر از مادر سعد. آن‌گاه جسد را از خانه بیرون آوردند. کسی از ایشان یا گروهی از ایشان گفتند: ای رسول خدا پیکری سبک‌تر از پیکر سعد حمل نکرده‌ایم. فرمود: چرا برای شما سبک نباشد که این فرشتگان اند که جسدش را حمل می‌کنند و گروهی بسیار از فرشتگان را

نام برد که حفظ نکردم و فرمود: اینها شما را در بردن جسد سعد یاری می دهند.

واقدی از سلیمان بن داود بن حصین، از پدرش، از ابوسفیان، از سلمة بن اسلم بن خریس نقل می کند که می گفته است: «بر در خانه سعد ایستاده و منتظر بودیم تا پس از ورود پیامبر (ص) به خانه سعد، ما هم وارد شویم. هیچ کس در خانه نبود و جسد سعد را در پارچه ای پیچیده بودند. دیدم رسول خدا آهسته گام برمی دارد و چون آن حضرت را دیدم ایستادم و به من اشاره فرمود بایستم، من عقب عقب رفتم. پیامبر (ص) ساعتی نشست و بیرون آمد. گفتم: ای رسول خدا با آنکه هیچ کس را در خانه سعد ندیدم چرا آن چنان آهسته و به زحمت حرکت می فرمودی؟ فرمود: جایی برای نشستن من نبود تا آنکه فرشته ای یکی از بالهای خود را جمع کرد و من توانستم بنشینم؛ و رسول خدا سه بار فرمود: ای اباعمر و بر تو گوارا باد.

واقدی از محمد بن صالح، از سعد بن ابراهیم، از عامر بن سعد، از قول پدرش نقل می کند: «چون پیامبر (ص) بر در خانه سعد رسید مادر سعد می گریست و می گفت: «وای بر مادر سعد از مرگ سعد، مردی که همه چابکی و کوشش بود!»

عمر بن خطاب گفت: ای مادر سعد آرام بگیر نام او را بر زبان میاور. پیامبر (ص) فرمود: ای عمر تو ساکت باش. هر زن گریه کننده دروغ می گوید مگر مادر سعد که آنچه می گوید درست است و دروغ نیست.

هشام طیالسی از لیث بن سعد، از ابوالزبیر، از جابر نقل می کند: «چون در جنگ احزاب به سعد بن معاذ تیر خورد و رگ دستش را بریدند پیامبر (ص) محل زخم سعد را داغ کرد، ولی دست او متورم شده بود و همچنان خونریزی داشت و پیامبر برای بار دوم آن را داغ کرد.

عفان بن مسلم و کثیر بن هشام هم از حداد بن سلمه، از ابوزبیر نقل می کنند: «پیامبر (ص) محل زخم سعد بن معاذ را داغ کرد.

سلیمان طیالسی از شعبه، از سماک، از قول عبدالله بن شداد نقل می کند که می گفته است: «هنگام جان دادن سعد بن معاذ پیامبر (ص) بر بالین او آمد و فرمود: خداوند به تو پاداش نیک عنایت فرماید که سرور قوم بودی و آنچه را به خدای وعده داده بودی به

خوبی بر آوردی و همانا خداوند آنچه را به تو وعده فرموده است برخواهد آورد.

یزید بن هارون از محمد بن عمرو، از سعد بن ابراهیم نقل می‌کند: * چون جنازه سعد را بیرون آوردند گروهی از منافقان گفتند چقدر جنازه‌اش سبک است. پیامبر (ص) فرمود: هفتاد هزار فرشته برای تشییع جنازه و تابوت سعد به زمین آمده‌اند که تاکنون نیامده بودند. گوید: هنگامی که پیکر سعد را می‌شستند رسول خدا (ص) حاضر بود. ناگاه زانوی خود را جمع تر فرمود و گفت: فرشته‌ای آمد که برای او جای نشستن نبود خواستم برای او جا باز شود. گوید، مادر سعد می‌گریست و چنین نوحه خوانی می‌کرد:

«وای بر مادر سعد از مرگ سعد سراسر نیکی و برتری بود چه نعمت و مجدی داشت پیشوایی بود که در مقابل گرفتاریها همچون سد ایستاده بود.»^۱ پیامبر فرمود: همه زنانی که بر مردگان می‌گریند دروغ می‌گویند مگر مادر سعد.

و هب بن جریر از قول پدرش، از حسن بصری نقل می‌کند که می‌گفته است * سعد بن معاذ مردی تنومند و استوار بود و چون مرد منافقانی که پشت سر جنازه‌اش حرکت می‌کردند می‌گفتند: تا امروز جنازه مردی را به این سبکی ندیده‌ایم، می‌دانید برای چه این چنین است؟ به سبب حکمی است که در باره بنی قریظه صادر کرد؛ و چون این سخن را به پیامبر گفتند، فرمود: سوگند به کسی که جان من در دست اوست همانا تابوت سعد را فرشتگان حمل می‌کردند.

عبدالله بن نمیر از عبیدالله بن عمر، از نافع نقل می‌کند که می‌گفته است * به من خبر رسیده است که هفتاد هزار فرشته که تا آن روز به زمین نیامده بودند جنازه سعد بن معاذ را تشییع کردند، و در عین حال پیامبر فرمود: فشار قبر دوست شما را عذاب داد و سپس این عذاب و فشار گور از او برداشته شد.

اسماعیل بن ابی مسعود از عبدالله بن ادریس، از عبیدالله بن عمر، از نافع، از ابن عمر نقل می‌کند که * پیامبر فرموده است: با آنکه سعد بن معاذ چنان بنده شایسته‌ای بود که عرش برای او به جنبش آمد و درهای آسمان برای او گشوده شد و هفتاد هزار فرشته که تا آن روز به زمین نیامده بودند در تشییع جنازه‌اش حاضر شدند، همانا قبر او را سخت فشار داد و سپس این عذاب از او برداشته شد.

۱. ویل ام سعد سعدا
بعد ایاد یا له و مجدا
براعة و نجدا
مُقدما سُدّه مدّا

شبابه بن سوار از ابو معشر، از سعید مقبری نقل می‌کند: * چون رسول خدا (ص) جنازه سعد بن معاذ را دفن کرد، فرمود: اگر ممکن بود کسی از فشار قبر نجات یابد همانا سعد نجات پیدا می‌کرد و حال آنکه فشاری به سعد داد که دنده‌های او را جابه‌جا کرد.

کثیر بن هشام^۱ از جعفر بن برقان نقل می‌کند که می‌گفته است برای من نقل کرده‌اند که * پیامبر (ص) کنار گور سعد ایستاده بود و فرمود: همانا گور سعد را چنان بفشرد و پنجه بر او افکند که اگر ممکن بود کسی با عملی از آن نجات پیدا کند همانا سعد بن معاذ از آن رهایی می‌یافت.

عفان بن مسلم و عارم بن فضل از قول حماد بن زید، از میمون، از ابراهیم نخعی نقل می‌کردند: * پیامبر (ص) شخصاً روی گور سعد پارچه‌ای گسترد و یا آنکه در حضور ایشان روی گور پارچه‌ای گستردند.

محمد بن عمر واقدی از عبدالرحمن بن عبدالعزیز، از عبدالله بن ابی بکر، از یحیی بن عبدالله، از عمرة، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: * خودم پیامبر (ص) را دیدم که پیشاپیش جنازه سعد حرکت می‌فرمود.

واقدی از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیب، از قول پیرمردان قبیله بنی عبدالاشهل نقل می‌کرد که می‌گفته‌اند: * رسول خدا (ص) گوشه تابوت سعد بن معاذ را از داخل خانه تا کوچه بر دوش گرفت. واقدی می‌گوید: طول حیاط خانه سعد سی متر بوده است.

واقدی از سعید بن محمد، از ربیع بن عبدالرحمن بن ابوسعید خدری، از قول پدرش نقل می‌کند که ابوسعید خدری می‌گفته است: * من از کسانی بودم که گور سعد بن معاذ را در بنفیع حفر کردیم، هر مقدار خاک که از محل گورش می‌کنندیم بوی مشک از آن برمی‌آمد تا آنکه به لحد رسیدیم.

ربیع از محمد بن منکدر، از محمد بن شرحبیل بن حسنه نقل می‌کند: * روز دفن سعد بن معاذ کسی یک مشت از خاک گور او برداشت و با خود برد، بعد که آن را گشود دید همه‌اش مُشک معطر است. یزید بن هارون هم همین‌گونه روایتی از محمد بن شرحبیل آورده است.

در دنباله سخن ابوسعید خدری چنین است که می‌گوید: همین‌که از کندن گور فارغ

۱. جعفر بن برقان، از محدثان زُقه و دوست میمون بن مهران و مورد اعتماد است. رک: ذهبی، میزان الاعتدال، چاپ مصر،

شدیم و خشت خام و آب فراهم ساختیم پیامبر (ص) جلو آمد. گور را کنار خانه امروز عقیل کنده بودیم. پیامبر جنازه سعد را کنار گور نهاد و بر آن نماز گزارد و مردم چندان آمده بودند که تمام بقیع آکنده بود.

واقدی از ابراهیم بن حصین بن عبدالرحمن، از داود بن حصین، از عبدالرحمن بن جابر، از پدرش نقل می‌کند * چهارتن وارد گور سعد بن معاذ شدند که حارث بن اوس بن معاذ و أسید بن حضیر و ابونائله سلکان بن سلامه و سلمة بن سلامة بن وقش بودند و رسول خدا (ص) کنار گور برپا ایستاده بود. چون جسد سعد را در گور نهادند، چهره رسول خدا در هم شد و سه بار سبحان الله گفت و همه مردم سبحان الله گفتند، چندان که بقیع به لرزه درآمد. سپس پیامبر (ص) سه بار تکبیر گفت و اصحاب چنان تکبیر گفتند که بقیع لرزید و چون از رسول خدا در این باره پرسیدند فرمود: قبر چنان بر صاحب آن تنگ شد و چنان فشاری بر او آورد که اندازه نداشت و اگر کسی از آن رهایی می‌یافت همانا سعد از آن رهایی یافته بود، و سپس خداوند متعال فشار را از او برداشت.

واقدی می‌گوید کس دیگری غیر از ابراهیم بن حصین برای من نقل کرد که * جنازه سعد بن معاذ را حارث بن اوس (برادرزاده اش) و أسید بن حضیر غسل دادند و سلمة بن سلامة آب می‌ریخت و پیامبر (ص) هم حاضر بودند. نخست او را با آب خالص و سپس با آب سدر و بعد با آب کافور غسل دادند و در سه پارچه صحاری کفن کردند و کفن را خوب بر او پیچیدند. آن‌گاه تابوتی را که مخصوص حمل مردگان و در محله نَبِیْط بود آوردند و جسد را بر آن نهادند و چون آن را بلند کردند، پیامبر (ص) را دیدند که گوشه‌ای از تابوت را حمل می‌فرماید و همچنان از خانه تا بیرون بر دوش آن حضرت بود.

واقدی از ابراهیم بن حصین و ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة از مسور بن رفاعه قرظی نقل می‌کند که می‌گفته است * چون سعد را در گور نهادند مادرش آمد بر او بنگرد، مردم خواستند او را برگردانند، پیامبر فرمود: آزادش بگذارید. او آمد و پیش از آنکه روی جسد را بپوشانند و خاک بر لحد بریزند به پیکر فرزند نظر انداخت و گفت: تو را قربانی راه خدا حساب می‌کنم و پیامبر (ص) همان کنار گور او را تسلیت دادند. سپس پیامبر (ص) گوشه‌ای نشست و مسلمانان شروع به ریختن خاک و صاف کردن روی گور کردند و بر آن آب پاشیدند و در این هنگام پیامبر (ص) آمد و کنار گور ایستاد و برای او دعا فرمود و برگشت. خالد بن مخلد بجلی و ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس هردو از محمد بن موسی بن

ابی عبدالله، از معاذ بن رفاعه بن رافع زرقی نقل می‌کردند * سعد بن معاذ کنار پایه خانه عقیل بن ابی طالب دفن شده است.

یزید بن هارون از محمد بن عمرو، از پدرش، از پدر بزرگش، از قول عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است * پس از وفات رسول خدا (ص) و دو دوست آن حضرت [ابوبکر و عمر] یا یکی از آن دو هیچ مصیبتی سخت‌تر از مرگ سعد بن معاذ برای مردم نبود.

واقدی از عتبه بن جبیره، از حصین^۱ بن عبدالرحمن بن عمرو بن سعد بن معاذ نقل می‌کند که می‌گفته است * سعد بن معاذ مردی سپید پوست و کشیده قامت و زیبا و خوش چهره و مخصوصاً چشمان سیاه درشت و ریش بسیار زیبایی داشت، و به سال پنجم هجرت در جنگ خندق تیر خورد و بر اثر همان زخم درگذشت و هنگام مرگ سی و هفت ساله بود. رسول خدا (ص) بر او نماز گزارد، و او در بقیع دفن شد.

محمد بن فضیل بن غزوان از عطاء بن سائب، از مجاهد، از ابن عمر نقل می‌کند که می‌گفته است * تابوت سعد بن معاذ از شدت محبت الهی برای دیدار سعد به لرزه درآمد و چوبهای آن از هم گشاده شد. گوید: پیامبر (ص) داخل گور سعد شد و مدتی درنگ فرمود و چون بیرون آمد گفتند: ای رسول خدا چه چیزی موجب درنگ شما شد؟ فرمود: گور او را فشاری سخت داد. از خداوند مسألت کردم که آن عذاب را از او بردارد.

ابومعاویه ضریر از اعمش، از ابوسفیان، از جابر نقل می‌کند * پیامبر (ص) فرموده است: عرش خداوند در مرگ سعد به اهتزاز درآمد. ابواسامه حماد بن اسامه و محمد بن عبدالله انصاری و روح بن عباد و هوذة بن خلیفه هم همگی از ابوسعید خدری روایت فوق را آورده‌اند.

یزید بن هارون از محمد بن عمرو، از پدرش، از پدر بزرگش، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است * از سفر حج یا عمره‌ای برگشتیم در ذی‌الحلیفه به استقبال ما آمدند. پسر بچه‌های انصار با خویشاوندان خود ملاقات می‌کردند و گروهی از ایشان اسید بن حضیر را دیدند و خبر مرگ همسرش را به او دادند. او چهره خود را پوشاند و شروع به گریستن کرد. من به او گفتم: خدایت پیامرزد، تو از اصحاب پیامبری و دارای سابقه و از مسلمانان قدیمی هستی، چرا برای مرگ زنی چنین گریه می‌کنی؟ گوید، اسید چهره خود را گشود و

۱. از طبقه تابعان است از ابن عباس و انس روایت نقل کرده است، ابن اسحاق و حجاج بن ارطاة از او روایت نقل کرده‌اند و مورد اعتماد بوده است. رک: ذهبی میزان الاعتدال، ج ۱، چاپ مصر، ص ۵۵۳ - م.

گفت: راست گفتمی به جان خودم شایسته نیست پس از مرگ سعد بن معاذ برای هیچ کس گریه کنم، آن هم با گفتار رسول خدا(ص) در باره سعد. عایشه می گوید: به او گفتم پیامبر در باره سعد چه فرمود؟ او همچنان که میان من و رسول خدا(ص) راه می رفت گفت: پیامبر فرمود «عرش خداوند در مرگ سعد بن معاذ به اهتزاز در آمد».

یزید بن هارون از اسماعیل بن ابی خالد، از اسحاق بن راشد، از قول بانویی از انصار به نام اسماء دختر یزید بن سکن نقل می کند: * پیامبر(ص) به مادر سعد بن معاذ فرمود: آیا اشک چشم تو خشک نمی شود و اندوهت از میان نمی رود، با آنکه پسرت نخستین کس است که خداوند بر او لیخند زده و عرش برای او به اهتزاز آمده است.

یزید بن هارون از سلیمان تیمی، از حسن بصری نقل می کند: * پیامبر(ص) فرمود: عرش خداوند رحمان برای شادی روح سعد بن معاذ به اهتزاز در آمد. گوید: کلمات «برای شادی» تفسیری است که خود حسن بصری کرده است.

عبیدالله بن موسی هم از اسرائیل، از ابواسحاق، از قول مردی، از حُدَیْفَةَ نقل می کند: * رسول خدا(ص) پس از مرگ سعد بن معاذ فرمود: عرش برای روح سعد به اهتزاز در آمد. حفص بن عمر حوضی و عبدالعزیز بن عبدالله اویسی که هر دو از بنی عامرند از یوسف بن ماجشون، از پدرش، از عاصم بن عمر بن قتاده از قول مادر بزرگش رُمیْثَةُ^۱ نقل می کند که می گفته است: * روز مرگ سعد بن معاذ چنان به پیامبر(ص) نزدیک بودم که اگر می خواستم می توانستم مهر نبوت را بر دوش آن حضرت ببوسم و شنیدم می فرمود: عرش خداوند رحمان برای سعد بن معاذ به اهتزاز در آمد.

کثیر بن هشام هم از جعفر بن بُرقان، از یزید بن أَصَمِّ نقل می کند: * چون سعد بن معاذ درگذشت و جنازه اش را می بردند پیامبر فرمود: عرش برای جنازه سعد به اهتزاز در آمد. وکیع بن جراح از سفیان، از ابواسحاق، از براء نقل می کند: * برای پیامبر پارچه حریری آوردند. یاران رسول خدا از نرمی آن پارچه تعجب کرده بودند و پیامبر فرمود: همانا دستمالهای سعد بن معاذ در بهشت از این نرم تر است.

عبیدالله بن موسی و فضل بن دکین از اسرائیل، از ابواسحاق، از براء نقل می کردند: * پارچه ابریشمی به رسول خدا اهداء شد. ما شروع به دست کشیدن بر آن کردیم و از نرمی

۱. دختر عمرو بن هاشم بن مطلب بن عبدمناف است. برای اطلاع بیشتر رک: ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۰۹-م.

آن شگفت زده بودیم. فرمود: آیا از این خوششان آمد؟ گفتیم: آری. فرمود: همانا دستمالهای سعد بن معاذ در بهشت از این بهتر یا نرم تر است.

یزید بن هارون از محمد بن عمرو، از قول واقد بن عمرو بن سعد بن معاذ نقل می کند که می گفته است: * پیش انس بن مالک رفتم. گوید، واقد از بلند قامت ترین و تنومند ترین مردان بود. واقد می گوید، انس به من گفت: تو کیستی؟ گفتم: واقد پسر عمرو پسر سعد بن معاذ. گفت: بسیار شبیه سعدی و فراوان گریست، و گفت: خداوند سعد را رحمت کند که از بلند قامت ترین و تنومند ترین مردمان بود. سپس گفت: پیامبر (ص) لشکری به سوی اُکبَدِیْر فرستاد. او جبه ای دیبا که زربفت بود به حضور پیامبر فرستاد. رسول خدا آن را پوشید، مردم به آن جبه نگاه می کردند و به آن دست می کشیدند. پیامبر فرمود: آیا از این جبه خوششان آمد؟ گفتند: ای رسول خدا هرگز بهتر از این ندیده ایم. فرمود: به خدا سوگند دستمالهای سعد بن معاذ در بهشت بهتر از چیزی است که می بینید.

عمرو بن معاذ

برادر تنی سعد بن معاذ است. از عمرو بن معاذ اعتقابی باقی نمانده اند.

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم، از پدرش، از سعد بن ابراهیم و ابن ابی عون، همچنین محمد بن صالح از عاصم بن عمر بن قتاده نقل می کنند: رسول خدا (ص) میان عمرو بن معاذ و عمیر بن ابی وقاص برادر سعد بن ابی وقاص پیمان برادری منعقد فرمود.

عمرو بن معاذ در جنگ بدر و احد شرکت کرد و در جنگ احد که در ماه سی و دوم هجرت اتفاق افتاد شهید شد. ضرار بن خطاب فهری او را کشته است. عمرو بن معاذ هنگام شهادت سی و دو ساله بود. عمیر بن ابی وقاص پیش از او در جنگ بدر شهید شد.

حارث بن اوس بن معاذ

برادرزاده سعد و عمرو است. کنیه اش ابو اوس و مادرش هند دختر سماک بن عتیک بن امرؤ القیس بن زید بن عبدالاشهل و عمه اُسَید بن حضیر و از بانوان بیعت کننده بوده است. از

۱. دو تن از نوادگان سعد بن معاذ، واقد نام دارند یکی پسر عبدالرحمن و دیگری پسر عمرو، ذهبی واقد بن عمرو را نقه و مورد اعتماد دانسته است. رکن: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۳۰، ذیل شماره ۹۳۳۱-م.

حارث هم فرزندی باقی نمانده است.

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم، از پدرش عبدالله بن جعفر، از سعد بن ابراهیم و ابن ابی عون و محمد بن صالح، از عاصم بن عمر بن قتاده همگی نقل می‌کنند * پیامبر (ص) میان حارث بن اوس و عامر بن فهیره پیمان برادری منعقد فرمود. حارث بن اوس در جنگ بدر شرکت کرد و از کسانی است که در کشتن کعب بن اشرف هم حضور داشته و در آن شب با شمشیر یکی از یاران خود زخمی شده است. هنگامی که آنان به کعب شمشیر می‌زده‌اند شمشیری به پای او خورده و خونریزی او چنان بوده که یارانش او را به دوش گرفته و به مدینه آورده‌اند و به حضور پیامبر (ص) برده‌اند. حارث بن اوس پس از آن در جنگ احد شرکت کرد و در ماه شوال که سی و دومین ماه هجرت است در همان جنگ شهید شد و به هنگام شهادت بیست و هشت ساله بود.^۱

حارث بن آنس

کنیه آنس، ابوالحَیْسَرُ بوده و او پسر رافع پسر امرؤ القیس پسر زید پسر عبدالاشهل است. مادر حارث، ام شریک دختر خالد بن حُنَیْس بن لوزان بن عبدود بن زید بن ثعلبه بن خزرج بن ساعده از قبیله خزرج است. از حارث هم فرزندی باقی نمانده است. حارث بن انس هم در جنگ بدر و احد شرکت داشته و در جنگ احد که در ماه شوال در سی و دومین ماه هجرت اتفاق افتاده شهید شده است. پدر حارث یعنی ابوالحَیْسَرُ با گروهی از جوانان خاندان بنی‌اشهل به مکه آمده بود. شمار ایشان پانزده تن بود و چنان اظهار داشتند که برای عمره گزاردن آمده‌اند. آنان به خانه عتبه بن ربیع فرود آمدند و او ایشان را گرامی داشت. آنان از او و قریش خواستند که با آنان بر ضد خزرج و برای جنگ با ایشان همپیمان شوند. قریشی‌ها گفتند محل سکونت شما از ما دور است و چگونه ممکن

۱. با آنکه نقد و بررسی مطالب کتاب در برنامه این بنده نیست ولی اشتباهی این چنین را باید بررسی کرد، قبلاً گفت که حارث بن اوس عهده‌دار غسل و دفن عموی خود سعد بن معاذ بوده است و مرگ سعد در سال پنجم هجرت و پس از جنگ بنی‌قریظه است و اینک می‌گوید در احد شهید شده است. ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۱۹ می‌گوید: برخی گفته‌اند که حارث تا هنگام مرگ سعد بن معاذ زنده بوده است، با توجه به آنکه چهارتن از اصحاب پیامبر (ص) حارث بن اوس نام دارند مطالب مربوط به آنان درهم آمیخته است - م.

است بتوان به فریاد شما سریع پاسخ داد، یا شما به فریاد ما پاسخ دهید. پیامبر (ص) از آمدن ایشان آگاه شد. نزد آنان رفت و نشست و فرمود: آیا موافق اید به کاری بهتر اقدام کنید؟ گفتند: چه کاری؟ فرمود: من فرستاده خدایم و خداوند مرا به سوی بندگان خویش گسیل فرموده است که آنان را به پرستش خداوند دعوت کنم و به او شرک نوزند و بر من قرآن نازل شده است. ایاس بن معاذ که نوجوانی بود گفت: ای قوم به خدا سوگند این کار بهتر از کاری است که برای آن آمده اید. ابوالحیسر مشتی ریگ برداشت و به چهره ایاس پاشید و گفت: این چه سخنی است، در این صورت هیچ نمایندگان بدتر از ما نخواهند بود، ما بیرون آمده ایم که بتوانیم پیمان قریش را برای جنگ با دشمن خود به دست آوریم، در این صورت باید دشمنی قریش را هم با قوم خود فراهم آوریم و ضمیمه دشمنی خزر ج شود.

واقدی از ابراهیم بن حصین، از عبدالله بن ابوسفیان، از قول پدرش نقل می کند که می گفته است از محمد بن مسلمه و سلمه بن سلامه بن وقش و ابوالهیثم بن تیهان شنیدم که همگی می گفتند: «پس از برگشتن آن گروه از مکه چیزی نگذشت که ایاس درگذشت و خود شنیدیم که به هنگام مرگ لا اله الا الله می گفت و معتقد بودند که ایاس پس از شنیدن سخنان رسول خدا مسلمان شده است.

واقدی می گوید: ابوالحیسر و یاران او نخستین گروه انصارند که با پیامبر (ص) ملاقات کردند و دیدار آن حضرت با ایشان در ذی المجاز بود.^۱

سعد بن زید

سعد بن زید بن مالک بن عبد بن کعب بن عبدالاشهل. کنیه اش ابو عبدالله است. مادرش عمرة دختر مسعود بن قیس بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار و از قبیله خزر ج و از بانوانی است که بیعت کرده بود. اعقاب سعد بن زید تا امروز (قرن سوم) باقی مانده اند.

واقدی سعد بن زید را از هفتاد تنی می داند که همراه انصار در بیعت عقبه شرکت

۱. ذی المجاز، نام بازاری است که در عرفات در دوره جاهلی به مدت هشت روز برپا می شده است. رکن: یاقوت، معجم البلدان، ج ۷، ص ۳۸۵-م.

داشته است، ولی موسی بن عُقبه و محمد بن اسحاق و ابومعشر نام او را در بیعت‌کنندگان عقبه نیاورده‌اند.

سعد بن زید، در جنگ بدر و أحد و خندق و تمام جنگهای دیگر در التزام رکاب پیامبر (ص) بوده است. رسول خدا (ص) در ماه رمضان سال هشتم هجرت او را مأمور ویران کردن بت و بتخانه منات فرمود و او به مُشَلَّل^۱ رفت و بتخانه منات را ویران کرد.

سَلْمَةُ بن سلامَة

سلمه بن سلامه بن وقش بن زعوراء بن عبدالاشهل، کنیه‌اش ابو عوف است. مادرش سَلْمَى دختر سلمه بن سلامه بن خالد بن عدی بن مجدعة بن حارثه و از قبیله اوس است و عمه محمد بن مسلمه است.

سلمه دارای پسری به نام عوف بوده و مادرش کنیزی است و دختری به نام میمونه داشته که مادرش ام‌علی دختر خالد بن زید بن تیم بن امیه بن بیاضه از جمعدری‌های ساکن منطقه راتج از قبیله اوس است و خاندان او از همپیمانان زعوراء بوده‌اند.

به گفته موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و ابومعشر و واقدی سلمه هم در بیعت عقبه اول و هم در بیعت عقبه دوم با هفتاد نفر حضور داشته است.

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم، از پدرش و عبدالله بن جعفر از سعد بن ابراهیم و ابن ابی عون همگی معتقدند که: «پیامبر (ص) میان او و ابوسیره بن ابی‌رهم بن عبدالغزی عامری عقد برادری بسته است. محمد بن اسحاق می‌گوید: پیامبر (ص) میان او و زبیر بن عوام عقد برادری بسته است و خداوند دانایتر است که کدام یک صحیح است. گویند، سلمه بن سلامه در جنگهای بدر و أحد و خندق و تمام جنگهای دیگر همراه رسول خدا بوده است. سلمه در سال چهل و پنجم هجرت در هفتادسالگی درگذشت و در بقیع دفن شد. نسل او منقرض شده است و کسی از آنان باقی نمانده است.

۱. مشلل، نام کوهی نزدیک مکه که چون از آن سرازیر می‌شدند به منطقه قَدْبَد که از نواحی ساحلی است می‌رسیده‌اند.

رک: همان کتاب، ج ۸، ص ۶۷-۶۸.

عَبَاد بن بَشْر

عباد بن بشر بن وقش بن زغبة بن زعوراء بن عبدالاشهل. واقدی کنیه او را ابوبشر و عبدالله بن محمد بن عماره انصاری کنیه اش را ابوریع گفته اند. مادرش فاطمه دختر بشر بن عدی بن اَبی بن غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج و از همپیمانان بنی عبدالاشهل است. عباد بن بشر فقط یک دختر داشته و نسل او منقرض شده است. عباد پیش از آنکه اسید بن حُضیر و سعد بن معاذ مسلمان شوند در مدینه به دست مصعب بن عمیر مسلمان شد. به نقل محمد بن اسحاق و محمد بن عُمَر واقدی رسول خدا (ص) میان عباد بن بشر و ابو حذیفه پسر عتبه بن ربیعہ پیمان برادری بست.

عباد در جنگ بدر شرکت داشت و از کسانی است که در کشتن کعب بن اشرف هم شرکت داشته است. پس از آن هم در جنگ احد و خندق و دیگر جنگهای پیامبر (ص) همراه بوده است. پیامبر (ص) او را برای دریافت زکات به نزد قبایل بنی سلیم و مُزَینه فرستادند و ده روز میان ایشان بود و پس از ولید بن عقبه بن ابی مُعَیْط برای دریافت زکات بنی مصطلق که از شاخه های قبیله خزاعه اند رفت. ده روز میان ایشان بود و خوشنود برگشت. پیامبر (ص) او را به سرپرستی اموال و غنایم جنگ حنین منصوب فرمود و در جنگ تبوک او را فرمانده نگهبانان ساخت و از روز اول ورود به تبوک تا پایان اقامت پیامبر (ص) در آن جا عهده دار این کار بود و مدت اقامت رسول خدا در تبوک بیست روز بوده است. عباد در جنگ یمامه شرکت فعال داشت و پایداری کرد و به قصد وصول به شهادت، جنگ کرد و در آن جنگ که به سال دوازدهم هجرت بود در چهل و پنج سالگی شهید شد.^۱

واقدی از سعید بن محمد بن ابی زید، از ربیع بن عبدالرحمن بن ابی سعید خدری، از پدرش، از پدر بزرگش (یعنی ابوسعید خدری) نقل می کند که می گفته است * عباد بن بشر به من گفت: ای ابوسعید دیشب خواب دیدم آسمان برای من گشوده شد و داخل آن شدم و سپس بسته شد و امیدوارم به خواست خداوند متعال دلیل شهادت باشد. گفتم: به خدا سوگند

۱. برای اطلاع بیشتر از جنگ یمامه که در دوره حکومت ابوبکر با میلنه کذاب اتفاق افتاده است، رک: نویری، نهاية الارب، ج ۱۹، چاپ مصر، ۱۹۷۵، ص ۹۰-۸۵ و ترجمه آن به قلم این بنده - م.

چه خواب خوبی دیده‌ای. ابوسعید می‌گوید: روز جنگ یمامه او را دیدم که به انصار می‌گفت غلافهای شمشیرها را بشکنید و خود را از دیگران جدا سازید و می‌گفت فقط انصار با یکدیگر باشیم. چهارصد تن از انصار بدون اینکه هیچ‌کس دیگری میان ایشان باشد جمع شدند. عباد بن بشر و ابودجانة و براء بن مالک پیشاپیش ایشان حرکت می‌کردند و خود را به درِ باغ رساندند و جنگی سخت کردند و عباد بن بشر کشته شد، خدایش رحمت کند. ابوسعید خدری می‌گوید: بر سر و صورتش چندان ضربه خورده بود که نخست نشناختم و او را از نشانه‌ای که در بدن داشت شناسایی کردم.

سَلْمَةُ بن ثابت

سلمة بن ثابت بن وقش بن زغبة بن زعوراء بن عبدالاشهل. مادرش لیلیٰ دختر یمان است. یمان همان حسیل بن جابر است. مادر سلمة خواهر حذیفة بن الیمان است و آنان همپیمان بنی عبدالاشهل بوده‌اند.

سلمه بن ثابت در جنگ بدر و احد شرکت کرد و در جنگ احد که در شوال و سی و دومین ماه هجرت بود شهید شد. ابوسفیان بن حرب بن امیه او را شهید کرد. پدرش ثابت و عمویش رفاعه هم در همان جنگ احد و در التزام رکاب پیامبر (ص) شهید شدند. از سلمة بن ثابت نسلی باقی نمانده است و نسل وقش بن زغبة همگی منقرض شده‌اند و هیچ‌کس از آنان برجای نیست.^۱

رافع بن یزید

رافع بن یزید بن کرز بن سکن بن زعوراء بن عبدالاشهل. مادرش عقرب دختر معاذ و خواهر

۱. واقدی در مغازی نام ثابت بن وقش را در شهدای احد ثبت نکرده است ولی نام برادرش عمرو را آورده است. در سیره ابن هشام هم پس از آنکه نام این دو برادر را در شهدای احد آورده است می‌گوید: عاصم بن عمر بن قتاده چنین پنداشته که پدرشان هم همان روز شهید شده است. رکن: واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۳۰۰ و ترجمه آن به قلم ابن بنده و به ابن هشام، سیره، ج ۳، ۱۳۵۵ قمری، ص ۱۲۹ مراجعه فرمایید - م.

سعد بن معاذ است. رافع پسری به نام اسید داشته که در جنگ حره کشته شد^۱ و پسری دیگر به نام عبدالرحمن که مادر هر دو عقرب دختر سلامه بن وقش بن زغبة است و خواهر سلمه بن سلامه. فرزندان رافع بن یزید و اعقاب زعوراء به طور کلی منقرض شده‌اند. رافع در جنگ بدر و احد شرکت کرد و در جنگ احد شهید شد.

محمد بن اسحاق و موسی بن عقبه و ابومعشر و واقدی همگی نسب رافع را همین گونه که نوشتیم ثبت کرده‌اند. ابومعشر و محمد بن اسحاق نام پدرش را زید نوشته‌اند، ولی عبدالله بن محمد بن عماره انصاری که عالم به نسب انصار است با آنان موافق نیست و می‌گوید: سکن نام کسی از اعقاب زعوراء نیست، بلکه سکن از اعقاب امرؤالقیس است و می‌گوید رافع بن یزید بن کرز بن زعوراء بن عبدالاشهل است.^۲

از همپیمانان بنی عبدالاشهل

محمد بن مسلمة بن سلمة

محمد بن مسلمة بن سلمة بن خالد بن عدی بن مجدعة بن حارثة بن حارث بن خزرج بن عمرو و این عمرو همان نبیت است و پسر مالک و از قبیله اوس است. کنیه مادرش ام سهم و نامش خلیدة و دختر ابو عبید بن وهب بن لوزان بن عبدود و از قبیله خزرج است.

محمد بن مسلمة دارای ده فرزند و شش زن بوده است. عبدالرحمن که کنیه محمد بن مسلمة هم به نام همو ابو عبدالرحمن بوده و ام عیسی و ام حارث و مادر این سه تن ام عمرو دختر سلامه بن وقش و خواهر سلمة بوده است. عبدالله و ام احمد که مادرشان عمرة دختر مسعود بن اوس بن مالک بن سواد بن ظفر است و از قبیله اوس بوده است. سعد و جعفر و ام زید و مادرشان قتیلة دختر حصین بن ضمضم از خاندان بنی مره بن عوف و از عشیره قیس عیلان است. عمر و مادرش زهرا دختر عمار بن معمر از بنی مره و از عشیره قیس عیلان است. و انس و عمره که مادرشان از خاندان اطبا و از قبیله کلب است. قیس و زید و محمد که مادرشان کنیزی است، و محمود که از او نسلی باقی نمانده و حنصه که مادر آن دو هم کنیز بوده است.

۱. یعنی حمله سپاهیان یزید به مدینه در سال ۶۳ هجرت - م.

۲. احتمالاً بحث بر سر نام زید یا یزید نیست و چنین فهمیده می‌شود که سخن بر سر نام «سکن» است - م.

محمد بن مسلمة در مدینه به دست مصعب بن عمیر مسلمان شد و اسلام او پیش از اسلام اُسید بن حضیر و سعد بن معاذ بوده است. پیامبر (ص) میان محمد بن مسلمة و ابو عبیده جراح عقد برادری بست. محمد در جنگ بدر و احد شرکت داشت و از کسانی است که در جنگ احد هنگام گریز مسلمانان همراه پیامبر (ص) پایداری کرد و در جنگ خندق و دیگر جنگها هم جز تبوک شرکت داشت و در جنگ تبوک رسول خدا (ص) او را به جانشینی خود در مدینه گماشت.^۱ محمد بن مسلمة از کسانی است که در کشتن کعب بن اشرف هم حضور داشته است. پیامبر (ص) او را به سرپرستی سی سوار از اصحاب خود به قرطاء که از قبیله بنی ابوبکر بن کلاب بودند گسیل فرمود که غنایمی به دست آورد و برگشت^۲ و همچنین به سرپرستی ده تن او را به منطقه ذوالقصة اعزام فرمود.^۲

واقدی از معاذ بن محمد، از عاصم بن عمر بن قتاده نقل می کند: * هنگام حرکت پیامبر (ص) برای بجا آوردن عمره القضا چون آن حضرت به ذوالحلیفه رسید سواران را که صداسب سوار بودند پیشاپیش گسیل داشت و محمد بن مسلمة را به فرماندهی ایشان منصوب فرمود.

همچنین واقدی از ابراهیم بن جعفر، از پدرش نقل می کند که محمد بن مسلمة می گفته است: * ای فرزندانم در باره جنگهای پیامبر (ص) و جاهایی که لشکرکشی فرموده است از من پرسید که من در هیچ یک از جنگهای آن حضرت غایب نبودم، مگر جنگ تبوک که در آن جنگ مرا به جانشینی خود در مدینه مأمور فرمود. و در باره سربدهای او هم از من پرسید که هیچ یک از من پوشیده نبوده است یا در آن شخصاً شرکت داشته ام یا از هنگام حرکت ایشان آگاه بوده ام.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از ابو حیان تیمی، از عبایه بن رفاعه بن رافع در باره اوصاف ظاهری محمد بن مسلمة نقل می کند که: * مردی بلند قامت و تنومند و سیاه بوده است. واقدی می گفت: مردی میانه بالا و اصلع بود.

یزید بن هارون از هشام بن حسان، از حسن بصری نقل می کند: * رسول خدا (ص) به محمد بن مسلمة شمشیری عطا کرد و فرمود: با این شمشیر با دشمنان جنگ کن و چون

۱. واقدی در مغازی، ج ۳، ص ۹۹۵ می گوید: در جنگ تبوک پیامبر (ص) سیبوع بن عرفطه غفاری را در مدینه گماشت و نیز گفته شده است محمد بن مسلمة را - م.

۲ و ۲. برای اطلاع بیشتر از این دو مأموریت جنگی هم به همان کتاب، صفحات ۵۲۴ و ۵۵۱ مراجعه فرمایید - م.

دیدید مسلمانان رویاروی یکدیگر قرار گرفتند کنار کوه احد بیا و شمشیرت را چندان به سنگها بزن که آن را بشکنی و سپس در خانه خود بنشین تا آنکه به دست گنهکاری کشته شوی یا مرگ به سراغت آید.

عنان بن مسلم از ابو عوانه، از اشعث بن سلیم، از ابی بردة، از ضبیعة بن حصین ثعلبی نقل می کند که می گفته است: * همراه حذیفه نشسته بودیم، گفت: من مردی را می شناسم که فتنه ها چیزی از او نمی کاهد. گفتیم: او کیست؟ گفت: محمد بن مسلمه انصاری، و چون حذیفه مرد و فتنه ها واقع شد [منظور کشته شدن عثمان است] من هم با برخی دیگر از مردم از مدینه بیرون رفتم، کنار آبی رسیدم و ناگاه خیمه ای دیدم که با وزش باد به حرکت در می آمد و این سو و آن سو می شد. پرسیدم این خیمه از کیست؟ گفتند: از محمد بن مسلمه است. من [یعنی ضبیعة بن حصین ثعلبی] پیش او رفتم پیر شده بود. گفتم: خدایت رحمت کناد می بینم تو که از مسلمانان گزیده هستی شهر و دیار و زن و فرزند و همسایگان خود را رها کرده ای. گفت: آری، چون فتنه و شر را خوش نمی دارم، همه را رها کرده ام و دلم قرار نمی گیرد که در هیچ یک از شهرهای ایشان مقیم شوم تا این تیرگی بر طرف شود.

سعید بن محمد ثقفی از اسماعیل بن رافع، از زید بن اسلم، از محمد بن مسلمه نقل می کند که می گفته است: * پیامبر (ص) شمشیری به من عنایت کرد و فرمود: ای محمد بن مسلمه با این شمشیر با کافران جنگ کن و در راه خدا جهاد کن و هرگاه دیدی مسلمانان به دو گروه تقسیم شدند و با یکدیگر جنگ می کنند، این شمشیر را به سنگ بزن و بشکن و زبان و دست خود را نگه دار تا آنکه مرگ به سراغت آید یا به دست گنهکاری از پای در آیی. و چون عثمان کشته شد و میان مسلمانان فتنه به وقوع پیوست کنار سنگی که نزدیک خانه اش بود رفت و آن شمشیر را چندان به آن سنگ زد که شکست.

کثیر بن هشام از جعفر بن برقان، از اسحاق بن عبدالله بن ابی فروة هم نظیر حدیث بالا را نقل می کرد و می افزود: * به محمد بن مسلمه سوارکار رسول خدا (ص) می گفتند و او شمشیری چوبین گرفته و آن را کج کرده و در غلاف شمشیر جا داده بود و از سقف خانه اش آویخته بود و می گفت: آن را برای ترساندن دشمن آویخته ام.

واقدی از ابراهیم بن جعفر، از پدرش نقل می کند: * محمد بن مسلمه در ماه صفر سال چهل و ششم هجرت به هنتاد و هفت سالگی در مدینه درگذشت و مروان بن حکم بر جنازه او نماز گزارد.

سَلْمَةُ بِنِ اسْلَمَ

سَلْمَةُ پسر اسلم، پسر حریمس پسر عدی پسر مَجْدَعَةَ پسر حارثه. کنیه‌اش ابوسعید است. مادرش سعادت دختر رافع پسر ابی عمر پسر عائذ پسر ثعلبه پسر غنم پسر مالک پسر نجّار و از قبیله خزرج است. خاندان ایشان از بنی عبدالاشهل شمرده می‌شود و ساکن محله ایشان بوده‌اند. آنان در همان آغاز اسلام منقرض شده‌اند و نسلی از ایشان باقی نمانده است. سَلْمَةُ بِنِ اسْلَمَ در جنگهای بدر و احد و خندق و دیگر جنگها در التزام رکاب پیامبر (ص) بوده است و روز جنگ پل [جسر] ابو عبید ثقفی در سال چهاردهم هجرت و آغاز خلافت عمر در عراق کشته شده و به هنگام مرگ شصت و سه ساله بوده است.^۱

عبدالله بن سهل

عبدالله پسر سهل پسر زید پسر عامر پسر عمرو پسر جُشَم پسر حارث پسر خزرج پسر عمرو پسر مالک پسر اوس. مادرش صَعْبَةُ دختر تیهان بن مالک و خواهر ابوالهیشم بن تیهان است.

واقعی می‌گوید: عبدالله برادر رافع بن سهل است و آن دو در حالی که زخمی بودند برای جنگ حمراء الاسد^۲ بیرون آمدند و چون مرکوبی نداشتند یکی از ایشان دیگری را بر پشت خود حمل می‌کرد. عبدالله در جنگهای بدر و احد شرکت کرد و در احد برادرش رافع هم حاضر بود. آن دو در جنگ خندق هم شرکت کردند و عبدالله در جنگ خندق شهید شد. مردی از بنی عوف او را تیر زد و شهید کرد.

از عبدالله بن سهل فرزندی باقی نمانده است. اعقاب عمرو بن جشم هم مدتهاست که منقرض شده‌اند. آنان اهل راتج^۳ بودند و امروز میان مردم راتج گروهی از غسانی‌ها که از اعقاب عُلْبَةَ بِنِ جَفْنَةَ و همپیمان ایشان بوده‌اند در منطقه صفراء که از نواحی مدینه است

۱. برای اطلاع بیشتر از این جنگ، رک: نویری، نهابة الأرب، ج ۱۹، ص ۱۸۲، و ترجمه آن به قلم ابن بنده - م.

۲. این جنگ روز بعد از جنگ احد بوده است - م.

۳. راتج، از برجها و حصارهای اطراف مدینه است. رک: یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۰۳ - م.

سکونت دارند و مدعی هستند که از اعتاب رافع بن سهل هستند و عموی ایشان عبدالله بن سهل در بدر شرکت داشته است.

حارث بن خَزَمَة

حارث پسر خزَمَة پسر عدی پسر اُبَیّ پسر غنم پسر سالم پسر عَوْنُ پسر عمرو پسر عوف پسر خزرج است. او از قواقله^۱ است که همپیمانان خاندان عبدالاشهل بوده‌اند و خانه او در محله عبدالاشهل بوده است. کنیه او ابوبشیر است و پیامبر (ص) میان او و ایاس بن ابی بکیر پیمان برادری بست. حارث در جنگهای بدر و احد و خندق و دیگر جنگها همراه پیامبر (ص) بود و در سال چهلیم هجرت در مدینه به شصت و هفت سالگی درگذشت و اعتاب او باقی نمانده‌اند.

ابوالهیشم بن تیهان

نام او مالک پسر بلی پسر عمرو پسر الحاف پسر قضاة است و همپیمان قبیله عبدالاشهل است. موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و ابومعشر و واقدی همین نسب را برای او نقل کرده‌اند و عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری با آنان مخالف است و می‌گوید ابوالهیشم از اصل قبیله اوس است و نیاکان او به این شرح‌اند: تیهان پسر مالک پسر عمرو پسر زید پسر عمرو پسر جُشم پسر حارث پسر خزرج پسر عمرو که معروف به نبیت است پسر مالک پسر اوس. مادر ابوالهیشم لیلی دختر عتیک پسر عمرو پسر عبدالاعلم پسر عامر پسر زعوراء پسر جُشم پسر حارث پسر خزرج پسر عمرو است که معروف به نبیت است. ابوالهیشم خود می‌گفته است: اگر پلیدی ای از من سر بزند خود مسؤل آنم ولی زندگی و مرگ من وابسته به بنی عبدالاشهل است.

کسی که از او و دخترش که تنها بازمانده اوست ارث برده است، ضحاک بن خلیفه اشلی است که در واقع میراث پدر بزرگش را برده است. ابوالهیشم و برادرش آخرین فرزندان اوس در دوران جاهلی هم پرستش بتها را ناخوش می‌داشته و از واقدی می‌گوید: ابوالهیشم در دوره جاهلی هم پرستش بتها را ناخوش می‌داشته و از

۱. منسوب به قواقل که همان غنم بن عوف است. رک: ابن حزم، جمهرة انساب العرب، مصر، ۱۳۹۱ قمری، ص ۲۵۳-م.

بت پرستی فریاد برمی آورده است. گوید: او و اسعد بن زراره معتقد به خداوند یکتا بودند و هردو از نخستین افرادی هستند که در مکه به پیامبر (ص) ایمان آوردند و از هشت تنی هستند که پیش از قوم خود در مکه مسلمان شدند.

واقدی، ابوالهیثم را از شش تنی می‌داند که پیش از همه انصار پیامبر (ص) را ملاقات کردند و در مکه ایمان آوردند و به مدینه برگشتند و اسلام را آشکار ساختند. واقدی می‌گوید: در نظر ما این موضوع ثابت است که همان شش تن نخستین کسان انصارند که به دیدار پیامبر (ص) آمدند و مسلمان شدند. ابوالهیثم همراه هفتاد تن انصار در عقبه نیز به حضور پیامبر (ص) آمد و یکی از نقیبان دوازده گانه است و همه سیره نوبسان بر این اتفاق دارند. پیامبر (ص) میان او و عثمان بن مظعون عقد برادری بست. ابوالهیثم در جنگهای بدر و احد و خندق و دیگر جنگهای رسول خدا در التزام بوده است. رسول خدا (ص) او را برای تقویم میزان محصول خرماي خيبر به آنجا فرستادند، و این پس از شهادت عبدالله بن رواحه در موته بوده است.^۱

واقدی از ابن جریج، از عبدالکریم بن ابی مخارق، از محمد بن یحیی بن حبان نقل می‌کند: * ابوالهیثم به روزگار رسول خدا خرماي خيبر را ارزیابی می‌کرد و چون آن حضرت رحلت فرمود، ابوبکر به او پیام داد که آن کار را انجام دهد، پذیرفت و گفت: من برای اجرای فرمان پیامبر (ص) آن کار را انجام می‌دادم و چون برمی‌گشتم ایشان برای من دعا می‌فرمودند. ابوبکر او را آزاد گذاشت.

واقدی از سعد بن راشد، از صالح بن کیسان نقل می‌کند: * ابوالهیثم به روزگار خلافت عمر بن خطاب در گذشته است.

همچنین واقدی از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبه نقل می‌کند که می‌گفته است: * از پیرمردان بنی عبدالاشهل شنیدم که ابوالهیثم در سال بیستم در مدینه در گذشته است. واقدی می‌گوید: این سخن در نظر ما ثابت‌تر از قول کسانی است که می‌گویند ابوالهیثم در جنگ صفین همراه علی (ع) بوده و کشته شده است و ندیده‌ام هیچ‌یک از دانشمندان پیش از ما هم این موضوع را ثابت بدانند و خدا داناتر است.^۲

۱. قبلاً عبدالله بن رواحه عهده‌دار این کار بوده است، رک: واقدی، مغازی، ج ۲، ص ۶۹۱ و ترجمه آن به قلم این بنده - م.

۲. برای اطلاع بیشتر در این باره رک: مرحوم حاج شیخ عباس قمی، الکنی والالقباب ج (ابن - ابو)، ص ۱۷۷، که از خطبة

عُبَید بن تیہان

برادر ابوالہیثم است. عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری می گوید: مادر ابوالہیثم و عبید، لیلی دختر عتیک بن عمرو است. در مورد نام او هم محمد بن اسحاق و واقدی، عبید گفته اند و موسی بن عقبه و ابومعشر و عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری، عتیک ثبت کرده اند. عبدالله بن محمد می گوید دیدم که به خط داود بن حصین نوشته بود نام او عتیک بوده است.^۱ واقدی و دیگران گفته اند: عبید هم همراه هفتاد تن انصار در بیعت عقبه حاضر بوده است. رسول خدا (ص) میان او و مسعود بن ربیع قاری که از شرکت کنندگان در جنگ بدر است، عقد برادری بست.

عُبَید در جنگ بدر و احد شرکت کرد و در جنگ احد در ماه شوال که سی و دومین ماه هجرت بود شهید شد. عکرمه پسر ابو جهل او را شهید کرد. عُبَید دارای دو پسر بود به نام عبیدالله که در جنگ یمامه شهید شد و عباد و مادرشان صَعْبَةُ دختر رافع بن عدی بن زید از اعقاب عُلْبَةَ بن جفنة غسانی است و ایشان هم با یکدیگر همپیمان بوده اند. از آن دو فرزندی باقی نمانده و نسل عبید بن تیہان منقرض شده است. جمعاً پانزده تن.

از خاندان حارثة بن حارث بن خزرج بن عمرو، که عمرو معروف به نیت است و پسر مالک بن اؤس است

ابوعبّس بن جبر

ابن عمرو بن زید بن چشم بن حارثة. نامش عبدالرحمن و مادرش لیلی دختر رافع بن عمرو بن عدی بن مجدعة بن حارثة است. ابو عبّس دارای فرزندی به این شرح بوده است: محمد و محمود که مادرشان ام عیسی دختر مسلمة بن سلمة بن خالد خواهر محمد بن مسلمة بوده

امیرالمؤمنین علی (ع) نتیجه گرفته است که او در صفین حضور داشته و شهید شده است - م.

۱. داود بن حصین، معروف به ابوسلیمان مدنی، آزاد کرده خاندان عثمان و متهم به قدری و خارجی بودن است در سال

۱۳۵ هجری درگذشته است. رک: ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵، ذیل شماره ۲۶۰۰ - م.

است. و عبیدالله که مادرش ام حارث دختر محمد بن مسلمه است، و زید و حُمَیْده که نام مادرشان را برای ما نقل نکرده‌اند. اعقاب ابو عبس در مدینه و بغداد بسیارند.

ابو عبس پیش از ظهور اسلام خط عربی را می‌نوشت و نوشتن در عرب اندک بود. ابو عبس و ابوبرده بن نیار چون مسلمان شدند بتهای بنی حارثه را می‌شکستند و پیامبر (ص) میان او و خُنَیس بن حذافه سهمی که از شرکت‌کنندگان در بدر و پیش از حضرت پیامبر همسر حفصه دختر عمر بود، عقد برادری بستند. ابو عبس در بدر و احد و خندق و دیگر جنگهای رسول خدا همراه ایشان بوده و از کسانی است که در کشتن کعب بن اشرف هم حضور داشته است. عمرو عثمان او را برای جمع آوری زکات می‌فرستادند.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیْک از ابن ابی ذئب، از صالح آزادکرده توأمة، از ابو عبس حارثی که یکی از شرکت‌کنندگان در بدر است نقل می‌کند که می‌گفته است * عثمان بن عفان به عیادت ابو عبس بن جبر آمد و بیهوش بود. چون به هوش آمد، عثمان پرسید حالت چگونه است و خود را چگونه می‌یابی؟ گفت: خوبم، همه چیز خود را خوب می‌بینم غیر از خردهای ما که میان ما و کارگزاران ما نابود شد و رهایی از آن ممکن نبود.

واقدی از عبدالمجید بن ابی عبس که از نوادگان ابی عبس است نقل می‌کند * ابو عبس در سال سی و چهارم هجرت به روزگار حکومت عثمان در هفتادسالگی درگذشته و عثمان بر او نماز گزارده و در گورستان بقیع دفن شده است. ابوبرده بن نیار و قتاده بن نعمان و محمد بن سلمه و سلمة بن سلامة بن وقش که همگی اهل بدر بودند، وارد گورش شده و او را دفن کرده‌اند. ابو عبس موهای خود را با حنا رنگ می‌کرد.

مسعود بن عبد سعد

ابن عامر بن عدی بن جشم بن مجدعة بن حارث. موسی بن عقبه و ابومعشر و عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری همین‌گونه نام و نسب او را آورده‌اند. محمد بن اسحاق نام پدرش را سعد نوشته است و واقدی او را مسعود بن عبد بن مسعود بن عامر ثبت کرده است. مسعود در جنگ بدر و احد شرکت داشته است و فرزندی از او باقی نمانده و نسل او منقرض شده است.

از همپیمانان بنی حارثه

ابو بردة بن نیار

ابن عمرو بن عبید بن عمرو بن کلاب بن دُهمان بن غنم بن ذهل بن همیم بن ذهل بن هنی بن بلی بن عمرو بن الحاف بن قضاة. نام ابو بردة، هانی است و اعقاب او باقی مانده‌اند. او دایی براء بن عازب دوست و صحابی رسول خداست و در بیعت عقبه همراه هفتادتن انصار بود. موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق ابو معشر و واقدی او را از بیعت کنندگان عقبه دانسته‌اند. واقدی از قول عبدالمجید بن ابی عبس، از پدرش، و محمد بن صالح از عاصم بن عمر بن قتاده، از محمود بن لیبید نقل می‌کند: * از بنی حارثه همین سه تن در جنگ بدر شرکت کرده‌اند، یعنی ابو عبس و مسعود و ابو بردة، و نام و نسب ایشان هم همین‌گونه است که نوشتیم. واقدی می‌گوید: ابو بردة در جنگ احد و خندق و دیگر جنگهای پیامبر (ص) همراه ایشان بوده است و روز فتح مکه هم پرچم بنی حارثه در دست او بوده است. ابو بردة احادیثی از پیامبر (ص) نقل کرده است.

واقدی از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبة نقل می‌کند: * ابو بردة بن نیار در دوره حکومت معاویه درگذشته است.

از بنی ظفر که همان کعب بن خزرج بن عمرو و معروف به نیت است
و پسر مالک بن اوس بوده است

قتادة بن نعمان

ابن زید بن عامر بن سواد بن ظفر. مادرش انیسه دختر قیس بن عمرو بن عبید بن مالک بن عمرو بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار از قبیله خزرج است. واقدی می‌گوید: کنیه قتاده ابو عمرو است و عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری کنیه‌اش را ابو عبدالله نوشته است. فرزندان قتاده به این شرح‌اند: عبدالله و أم عمرو که مادرشان هند دختر اوس بن خزیمه بن

عدی بن اُبی بن غنم بن عوف و از قواقل و همپیمان بنی عبدالاشهل بوده است. و عمرو و حفصه که مادرشان خنساء دختر خُنَیس غسانی است و هم گفته شده که مادرشان عایشه دختر جُرَی بن عمرو بن عامر بن عبد رزاح بن ظفر است.

عبدالله بن محمد بن عماره می گوید: ^۱ به روزگار ما کسی از اعتاب قتاده باقی نمانده است و آخرین افراد عاصم و یعقوب پسران عمر بن قتاده بودند که منقرض شدند و کسی از ایشان باقی نمانده است. گوید: عاصم بن عمرو مردی عالم به سیره و علوم دیگر بوده است. و اقدی می گوید: به روایت موسی بن عقبه و ابومعشر، قتاده بن نعمان از کسانی است که در بیعت عقبه با انصار حاضر بوده است، اما محمد بن اسحاق در کتاب خود نام او را از شرکت کنندگان در بیعت عقبه ذکر نکرده است. قتاده از تیراندازان مشهور اصحاب رسول خدا (ص) بوده و در جنگ بدر و احد شرکت کرده است. در جنگ احد تیری به چشم او خورد و حدقه چشمش بیرون آمد و روی گونه اش آویخته شد. به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا همسری دارم که دوستش می دارم و می ترسم اگر چشم مرا به این صورت ببیند ناراحت شود. پیامبر (ص) چشم او را با دست خود بر جای نهاد و بر آن دست کشید، و آن چشم قتاده به روزگار پیری سالم تر و پرنورتر از دیگری بود.

عبدالله بن ادریس از محمد بن اسحاق، از قول عاصم بن عمر بن قتاده نقل می کند که می گفته است: «حدقه چشم قتاده در جنگ احد بیرون آمد و روی گونه اش آویخته شد و پیامبر (ص) آن را بر جای خود نهاد و آن چشم قتاده بهتر و تیزبین تر از دیگری بود.

قتاده در خندق و تمام جنگهای دیگر در التزام پیامبر (ص) بود و روز فتح مکه پرچم بنی ظفر در دست او بود. او احادیثی از رسول خدا (ص) روایت کرده است.

واقدی از محمد بن صالح، از عاصم بن عمر بن قتاده نقل می کند: «قتاده بن نعمان در مدینه به شصت و پنج سالگی در سال بیست و سوم هجرت درگذشته است. عمر بن خطاب بر جنازه اش نماز گزارده است. برادر مادریش ابوسعید خدری و محمد بن مسلمه و حارث بن خزیمه وارد گور شدند و او را به خاک سپردند.

۱. ذهبی در مورد این شخص می گوید: روایاتی که نقل کرده اندک است و نه او را توثیق کرده اند و نه تضعیف. رک: میزان الاعتدال، ج ۲، ذیل شماره ۴۵۴۵-م.

عُبَید بن اوس

ابن مالک بن سواد بن ظفر. کنیه اش ابونعمان است. مادرش لمیس دختر قیس بن قُرَیم بن امیه بن سنان بن کعب بن غنم بن سلمه و از قبیله خزرَج است. عبید دارای فرزندی بوده که امروز منقرض شده‌اند. عبید در جنگ بدر شرکت داشت و می‌گویند او عباس و نوفل و عقیل را اسیر کرد و هر سه را به ریسمانی بست و به حضور پیامبر آورد و پیامبر (ص) فرمود: برای اسیر گرفتن ایشان فرشته‌ای گرامی تو را یاری داده است و به عبید لقب مقرن داد.

بنی سلمه مدعی هستند که ابوالیسر کعب بن عمرو، عباس را اسیر کرده است، محمد بن اسحاق هم همین عقیده را دارد. موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و واقدی عبید را از شرکت‌کنندگان در بدر می‌دانند، ولی ابومعشر نامش را نیاورده است، و این اشتباه است و پندار باطل یا روایت‌کنندگان گفتار ابومعشر اشتباه کرده‌اند، زیرا موضوع حضور او در جنگ بدر مشهورتر از آن است که پوشیده باشد.

نصر بن حارث

ابن عبد زراح بن ظفر. کنیه اش ابو حارث و مادرش سُوْدَه دختر سواد بن هیثم بن ظفر است. پدرش حارث هم از اصحاب رسول خداست. نسل او منقرض شده است.

ابومعشر و واقدی و عبدالله بن محمد بن عماره انصاری و هشام بن محمد بن سائب کلبی در باره نام و نسب او هیچ اختلافی ندارند، ولی محمد بن اسحاق در کتاب خود نام او را نُمَیر آورده که اشتباه است و گمان می‌کنم راویان از ابن اسحاق مرتکب این اشتباه شده‌اند.

از همپیمانان بنی ظفر

عبدالله بن طارق

ابن عمرو بن مالک بن تیم بن شعبه بن سعدالله بن فران بن بلی بن عمرو بن الحاف بن قضاة. نسلی از او باقی نمانده است. واقدی نسب او و برادر مادریش مُعْتَب بن عبید را که همراه او

در جنگ بدر حضور داشته همین‌گونه آورده است. محمد بن اسحاق نام این دو برادر را در شرکت‌کنندگان جنگ بدر نوشته ولی در مورد نسب ایشان سکوت کرده است و همین اندازه گفته است که معتب بن عبده حضور داشته است. هشام بن محمد کلبی هم در کتاب نسب خود درباره آن دو چیزی ننوشته است.

عبدالله بن طارق در بدر و اُحد شرکت کرد و از جمله کسانی است که در جنگ رجب^۱ همراه دیگران از مدینه بیرون رفت و مشرکان بنی‌لحيان^۲ او را گرفتند و با ریسمان بستند تا همراه خُبیب بن عدی به مکه برند و چون به محل مرالظهران رسید، گفت: به خدا سوگند همراه شما نخواهم آمد و یاران من که در این جنگ کشته شدند سرمشق من هستند. سپس دست خود را از بند بیرون کشید و شمشیر به دست گرفت. مشرکان از او فاصله گرفتند و او شروع به حمله کرد. ایشان به او راه دادند و فاصله گرفتند و چندان سنگ به او زدند که کشته شد. گور او در مرالظهران است. جنگ رجب در ماه صفری که سی و ششمین ماه هجرت بود اتفاق افتاد.

مُعْتَبُ بْنُ عُبَيْدٍ

ابن ایاس بن تیم بن شعبه. برادر مادری عبدالله بن طارق است. واقدی نام و نسب او را همین‌گونه آورده است. محمد بن اسحاق نام پدرش را عبده ثبت کرده است. عبدالله بن محمد انصاری نام و نسب او را این‌چنین آورده است: معتب بن عُبَید بن سواد بن هیشم بن ظفر. مادرش از خاندان عُدرة از بنی‌کاهل است که مادر عبدالله بن طارق هم هست. کسانی که نسب معتب را درست تشخیص نداده‌اند، به مناسبت عبدالله بن طارق او را هم از قبیله یَلِیّ دانسته‌اند. معتب فرزندی نداشته است و پسرعمویش اسیر بن عروه بن سواد از او ارث برده است. معتب در جنگهای بدر و اُحد شرکت کرد و در جنگ رجب در مرالظهران شهید شد. جمعاً پنج تن.

۱. این مأمور شدن و جنگ در ماه صفر سال سوم هجرت و چهارماه پس از اُحد بوده است. رکن: طبقات، ج ۲، چاپ بریل، ص ۳۹-م.

۲. نام قبیله‌ای که به این ده نفر حمله آوردند و گروهی را کشتند و سه تن را اسیر کردند -م.

از خاندان بنی اُمیة بن زید بن مالک بن عوف که از قبیلهٔ عمرو بن عوف
بن مالک بن اوس هستند

مبشر بن عبدالمنذر

ابن رفاعه بن زُبَیر بن اُمیة بن زید. مادرش نُسیبَةُ دختر زید بن ضبیعة بن زید بن مالک بن عوف است. مبشر فرزندی نداشته است. پیامبر (ص) میان او و عاقل بن ابی بکیر عقد برادری بست، و گفته‌اند پیمان برادری میان عاقل و مجذر بن زیاد بوده است. مبشر در جنگ بدر شرکت کرد و شهید شد. ابو ثور او را شهید کرد.

واقدی از قول ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از مسور بن رفاعه، از عبدالله بن مکنف، از سائب بن ابی لبابة نقل می‌کند: * پیامبر (ص) سهم غنیمت مبشر را برای ما فرستادند و معن بن عدی آن را آورد.

رفاعة بن عبدالمنذر

برادر تنی مبشر است. دختری به نام ملیکه داشته که عمر بن ابی سلمه مخزومی با او ازدواج کرده است. مادر این دختر ظبیه دختر نعمان بن عامر بن مجمع بن عطاف بن ضبیعة بن زید است. به نقل موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و ابو معشر و واقدی، رفاعه از هفتاد تن انصار است که در بیعت عقبه حضور داشته‌اند. رفاعه در بدر و احد شرکت کرد و روز جنگ احد که در شوال و سی و دومین ماه هجرت بود شهید شد و فرزندی از او باقی نمانده است.

ابولبابه بن عبدالمنذر

نامش بشیر و برادر تنی مبشر و رفاعه است. ابولبابه پسری به نام سائب داشته که مادرش زینب دختر خدام بن خالد بن ثعلبة بن زید بن عبید بن اُمیة است و دختری به نام لبابة که کنیه‌اش هم از نام اوست و زید بن خطاب با او ازدواج کرده و از او دارای فرزند شده است. مادر لبابة،

نُسْبَةُ دَخْتَرِ فَضَالَةَ بْنِ نَعْمَانَ بْنِ قَيْسِ بْنِ عَمْرِو بْنِ أُمِيَّةٍ اسْت.

رسول خدا(ص) هنگام عزیمت به جنگ بدر ابولبابه را از منطقه رَوْحَاء^۱ به فرمانداری مدینه گماشت و او را به مدینه برگرداند و برای او همان سهم غنیمتی را که به شرکت کنندگان در بدر پرداخت فرموده بود منظور فرمود و ابولبابه همچون کسانی بود که در جنگ شرکت کرده بودند.

واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبره، از مسور بن رفاعه انصاری، از قول عبدالله بن مکنف که از خاندان حارثه و انصاری است نقل می کند: * پیامبر(ص) ابولبابه را به فرمانداری مدینه گماشت و سهم غنیمت او را پرداخت فرمود. ابولبابه در جنگ احد نیز شرکت کرد و چون پیامبر(ص) برای جنگ سویق از مدینه بیرون رفت همچنان ابولبابه را بر مدینه گماشت. روز فتح مکه هم پرچم قبیله بنی عمرو بن عوف در دست او بود.

ابولبابه در دیگر جنگها هم همراه پیامبر(ص) بوده است، و احادیث و روایاتی از رسول خدا(ص) نقل کرده است. ابولبابه پس از کشته شدن عثمان و پیش از شهادت علی(ع) در گذشته است و اعقاب او تا امروز باقی هستند. چون در جنگ بنی قریظه مرتکب اشتباهی شد خود را به ستونی در مسجد پیامبر(ص) بست تا آنکه خداوند توبه اش را قبول فرمود.^۲

سَعْدُ بْنُ عُبَيْدٍ

ابن نعمان بن قیس بن عمرو بن زید بن اُمیة بن زید. کنیه اش ابوزید و ملقب به قاری است. کوفیان روایت می کنند که او از کسانی است که به روزگار رسول خدا(ص) قرآن را جمع کرده است. محمد بن اسحاق و ابومعشر هم نسب او را همین گونه آورده اند. در بدر و احد و خندق و تمام جنگهای دیگر پیامبر همراه بوده است. پسرش عُمَیر از طرف عمر بن خطاب فرماندار بخشی از شام بوده است. سَعْدُ بْنُ عُبَیْدٍ به سال شانزدهم هجرت در جنگ قادسیه در شصت و چهار سالگی شهید شد و اعقاب او باقی نمانده اند.

حجاج بن محمد از شعبه، از قیس بن مسلم، از عبدالرحمن بن ابی لیلی نقل می کند: * سعد بن عبید روزی که ابو عبیده کشته شد گریخته بود. عمر بن خطاب به او که از اصحاب

۱. رَوْحَاء، نام جایی است در سی چهل میلی مدینه، رک: یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۹۶-م.

۲. برای اطلاع بیشتر از این موضوع، رک: واقدی، مغازی، ج ۲، ص ۵۰۷-۵۰۴ و ترجمه آن به قلم ابن بنده-م.

پیامبر (ص) و مشهور به قاری بود و به هیچ یک از اصحاب غیر او قاری نمی گفتند، گفت: آیا میل داری به شام بروی که مسلمانان آنجا خسته و زخمی شده اند و دشمن بر ایشان دلیر شده است؟ و ضمناً خواری و زبونی خود را هم پاک کنی. گفت: نه، فقط به سرزمینی می روم که از آن گریختم و به جنگ دشمنی می روم که با من چنان کردند و به قادیسیه آمد و همانجا کشته شد.

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان، از قیس بن مسلم، از عبدالرحمن بن ابی لیلی، از سعد بن عبید نقل می کند: «او برای لشکریان چنین خطبه خواند: «ما فردا با دشمن رویاروی خواهیم شد و خواهان شهادتیم و کشته خواهیم شد. خونهای ما را مشوید و فقط در همان لباسی که بر تن داریم کفن خواهیم شد»

عُوَیْم بن سَاعِدَة

ابن عائش بن قیس بن نعمان بن زید بن امیه. کنیه اش ابو عبدالرحمن و مادرش عُمَیْرَة دختر سالم بن سلمه بن امیه است. فرزندان عُوَیْم به این شرح اند: عتبه و سوید و قرظة که مادرشان امامة دختر بکیر بن ثعلبة بن حدبة بن عامر بن کعب بن مالک بن غَضْب بن جشم بن خزرج است. سُوید در جنگ حره سال ۶۳ هجرت کشته شد.

محمد بن اسحاق نام پدر بزرگ عُوَیْم را صَلْعَجَة نوشته است و ما در سلسله نسب او این نام را ندیدیم. صلعه از خاندان بِلَی بن عمرو است. کس دیگری غیر از محمد بن اسحاق هم این سخن را نگفته است. اعقاب عُوَیْم در مدینه و درب الحدت باقی هستند.^۱ عُوَیْم از هشت تنی است که در مکه به حضور پیامبر آمدند و مسلمان شدند.

در روایت واقدی عُوَیْم در هر دو عقبه شرکت کرده است و به روایت موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و ابومعشر فقط در عقبه دوم همراه هفتادتن از انصار شرکت داشته است. واقدی از محمد بن صالح، از عاصم بن عمر بن قتاده و هم از قول عبدالله بن جعفر، از سعد بن ابراهیم نقل می کند که می گفته اند: «پیامبر (ص) میان عُوَیْم و عمر بن خطاب پیمان برادری بست. محمد بن اسحاق می گوید: پیمان برادری میان عُوَیْم و حاطب بن ابی بلتعنة بوده است.

۱. درب الحدت، از محله های بغداد است. یاقوت، معجم، ج ۴، ص ۴۸-۴۹.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیك از موسی بن یعقوب، از سری بن عبدالرحمن، از عباد بن حمزة نقل می‌کند که از جابر بن عبدالله شنیده که به پدرش حمزه می‌گفته است از پیامبر (ص) شنیده که فرموده‌اند: * عُوَیْم بن ساعده از بندگان پسندیده خداوند و اهل بهشت است. موسی می‌گوید: به من خبر رسیده است که چون این آیه نازل شد: «در آن مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه شوند و خدا دوست می‌دارد پاکیزگان را»^۱، پیامبر فرمود: عُوَیْم بن ساعده از ایشان است. گوید: عُوَیْم نخستین کسی است که نشیمنگاه خود را با آب شست و خدای داناتر است.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری از پدرش، از صالح بن کیسان، از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: * آن دو مرد نیکوکاری که عمرو و ابوبکر را هنگام رفتن به سقیفه بنی ساعده دیده‌اند و گفته‌اند آنجا انباشته از مردم است و به آنان گفته‌اند کجا می‌روید؟ و ابوبکر و عمر گفته‌اند به سقیفه می‌رویم، و آن دو ایشان را منع کرده و گفته‌اند شما کار خود را انجام دهید، عُوَیْم و معن بن عدی بوده‌اند. در باره عُوَیْم به ما خبر رسیده است که به پیامبر (ص) گفته شده است چه کسانی هستند که خداوند در باره ایشان فرموده است: «در آن مردانند که دوست می‌دارند پاکیزه شوند و خدا دوست می‌دارد پاکیزگان را»، و پیامبر فرموده‌اند: عُوَیْم بن ساعده از مردان پسندیده ایشان است، و به ما خبر نرسیده است که پیامبر (ص) مرد دیگری از ایشان را نام برده باشند. گوید: عُوَیْم در خلافت عمر بن خطاب در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی درگذشت.

ثعلبة بن حاطب

ابن عمرو بن عبید بن امیه بن زید. مادرش اُمَامَةُ دختر صامت بن خالد بن عطیة بن حوط بن حبیب بن عمرو بن عوف است. فرزندان ثعلبه عبارت‌اند از: عبیدالله و عبدالله و عمیر که مادرشان از بنی واقف است. و رفاعه و عبدالرحمن و عیاض و عمیره که مادرشان لبابة دختر عقبه بن بشیر از خاندان غطفان است. اعقاب ثعلبه امروز در مدینه و بغداد باقی هستند و

۱. بخشی از آیه ۱۰۸ سوره نهم - توبه - است، آیا منظور فقط طهارت ظاهری است؟ که برای عویم شستن نشیمنگاه را فضیلت دانسته است! - م.

پیامبر (ص) میان ثعلبه و معتب بن حراء که از قبیله خزاعه و همپیمان بنی مخزوم است، عقد برادری ایجاد فرمود. ثعلبه بن حاطب در جنگ بدر و احد شرکت کرده است.^۱

حارث بن حاطب

برادر تنی ثعلبه است. کنیه‌اش ابو عبدالله است. پسری به نام عبدالله داشته است که مادرش ام عبدالله دختر اوس بن حارثه از خاندان جحجباست^۲ و اعتاب او امروز هم (قرن سوم هجری) باقی هستند.

واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از مسور بن رفاعه، از عبدالله بن مکنف نقل می‌کند: * رسول خدا (ص) هنگام عزیمت به جنگ بدر حارث بن حاطب را از روحاء برای انجام دادن کاری به قبیله بنی عمرو بن عوف فرستادند و سهم او را از غنائم مانند شرکت‌کنندگان در بدر پرداخت فرمودند. محمد بن اسحاق هم این سخن را گفته است. واقدی می‌گوید: حارث در جنگهای احد و خندق و حدیبیه و خیبر شرکت کرد و روز خیبر شهید شد. مردی از بالای حصار سنگی بر سر او انداخت و مغز او بیرون ریخت.

رافع بن عنجدة

عنجدة نام مادر اوست و پدرش عبدالحارث است. او از خاندان یلی و همپیمان ایشان است و قبیله قضاعه هم مدعی هستند که رافع از ایشان است. محمد بن اسحاق هم نام او را رافع نوشته است، ولی ابو معشر می‌گوید نام او عامر بوده است. گویند: پیامبر (ص) میان رافع بن عنجدة و حصین بن حارث بن مطلب بن عبدمناف بن قصی پیمان برادری بستند. رافع در جنگهای بدر و احد و خندق شرکت کرد و اعتاب او باقی نمانده‌اند.^۳

۱. ثعلبه از مسلمانان تیره‌بختی است که مکرراً از پیامبر (ص) تقاضا کرد دعا فرماید تا ثروت فراوان پیدا کند و چون دولت و ثروت به او روی آورد سرکش شد. رک: ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۳۸-م.
 ۲. برای اطلاع از این خاندان، رک: ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۳۳۵-م.
 ۳. ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۵۶، نام مادرش را عنجده نوشته و در باره تاریخ مرگ او توضیح نداده است-م.

عُبَید بن ابی عُبَید

شنیده‌ام خاندان بلی قضاعه مدعی هستند که او از ایشان است، محمد بن اسحاق هم همین عقیده را دارد. برخی هم او و رافع بن عنجده را منسوب به قبیله عمرو بن عوف می‌دانند. من در انساب عمرو بن عوف جستجو کردم و از او نشانی نیافتم. از این دو نسلی باقی نمانده است. عُبَید در جنگهای بدر، احد و خندق شرکت کرده است. جمعاً نه تن.

از خاندان ضَبِیعَة بن زید بن مالک بن عوف بن عمرو بن عَوْف

عاصِم بن ثابت

ابن قیس، قیس همان کسی است که به ابوالأفلح معروف است، بن عصمه^۱ بن مالک بن اُمّه بن ضبیعه. مادرش شموئس دختر ابی عامر بن صیفی بن نعمان بن مالک بن اُمّه بن ضبیعه است. عاصم پسر بی‌نام محمد داشته که مادرش هند دختر مالک بن عامر بن حذیفه از خاندان جَحْجَبَاست. اَحْوَص^۲ شاعر هم از نوادگان اوست، یعنی پسر عبدالله بن محمد بن عاصم است. کنیه عاصم ابوسلیمان بوده است و پیامبر(ص) میان او و عبدالله بن جَحْش پیمان برادری منعقد فرمود. عاصم در جنگهای بدر و احد شرکت کرد و در جنگ احد هنگامی که مردم به هزیمت رفتند او سخت پایداری و تا پای مرگ ایستادگی کرد و از تیراندازان مشهور اصحاب پیامبر(ص) بود. عاصم روز جنگ احد حارث و مسافع را که از پرچمداران مشرکان بودند کشت. آن دو پسران طلحه بن ابی طلحه‌اند و مادرشان سلافه دختر سعد بن شهید و از قبیله بنی عمرو بن عوف است. او نذر کرد که در استخوان جمجمه عاصم شراب بیاشامد و برای هرکس که سر او را بیاورد صد ماده شتر جایزه قرار داد. گروهی از قبیله بنی لحيان که هذیلی هستند، به حضور رسول خدا آمدند و از ایشان

۱. عصمت نامی بوده که بیشتر بر مردان می‌گذارده‌اند - م.

۲. اَحْوَص درگذشته ۱۰۵ هجری شاعری بدنام بود که عمر بن عبدالعزیز او را از مدینه تبعید کرد. برای اطلاع از نمونه‌های شعر و شرح حالش، رک: ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، چاپ ۱۹۶۹، ص ۴۲۴ - م.

تقاضا کردند تنی چند همراه ایشان بفرستند که به آنان قرآن و احکام اسلام را بیاموزند و پیامبر (ص) عاصم بن ثابت را همراه تنی چند روانه فرمود و چون به سرزمین مشرکان رسیدند، مشرکان به آنان گفتند خود را تسلیم و اسیر ما کنید که ما می خواهیم شما را به مکه ببریم و پول بگیریم و نمی خواهیم شما را بکشیم. عاصم گفت: من نذر کرده‌ام که هرگز پناه مشرکی را نپذیرم و شروع به تیراندازی و جنگ با ایشان کرد و چون تیرهایش تمام شد، با نیزه خود چندان جنگ کرد تا نیزه‌اش شکست و فقط شمشیر در دست او باقی ماند. عاصم گفت: پروردگارا در آغاز امروز من از دین تو حمایت کردم و تو در پایان امروز گوشت و بدن مرا در حمایت خود قرار ده. آنان هر یک از یاران عاصم را که کشته می شد برهنه می کردند. عاصم همچنان جنگ کرد و دو مرد از مشرکان را زخمی کرد و یک تن از ایشان را کشت و چنین رجز می خواند:

«من ابوسلیمانم و کسی چون من پایدار و برتر است، مجد را از گروهی گرامی ارث برده‌ام، مرثد کشته شد و خالد ایستاده و برپاست».

مشرکان چندان نیزه به او زدند که او را کشتند و چون خواستند سرش را جدا کنند خداوند زنبور عسل فرستاد که جسدش را حفظ کند و چون شب فرا رسید خداوند سیل خروشان فرستاد که جسد او را برد و مشرکان به آن دست نیافتند.

عاصم با خود نذر کرده بود که نه بدن مشرکی را لمس کند و نه مشرکی به بدن او دست زند. کشته شدن عاصم و یارانش در جنگ رجب و در ماه صفری که سی و ششمین ماه هجرت بوده اتفاق افتاده است.

مُعْتَبُ بْنُ قُشَيْرٍ

ابن مُثَلِّبِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَطَافِ بْنِ ضُبَيْعَةَ. اعقاب او باقی نمانده‌اند. در بدر و احد شرکت کرد. محمد بن اسحاق هم همچنین گفته است.^۱

۱. معتب مردی ست اعتقاد بوده و او را از منافقان دانسته‌اند، رک: ذیل تفسیر آیه ۱۵۴ سوره سوم - آل عمران - از جمله به شیخ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱ و ۲، بیروت، ص ۵۲۳-م.

أبو مُلَيْل بن أَرْعَرَ

ابن زید بن عَطَّاف بن ضُبَيْعَه. مادرش ام عمرو دختر اشرف بن عَطَّاف بن ضُبَيْعَه است. از او هم نسلی باقی نمانده است. در جنگ بدر و اُحد شرکت داشته است و محمد بن اسحاق هم همین گونه گفته است.^۱

عُمَيْر بن معبد

ابن ازعر بن زید بن عَطَّاف. از او هم نسلی باقی نمانده است. فقط محمد بن اسحاق، نام او را عمرو ثبت کرده است. در جنگ بدر و اُحد و خندق و تمام جنگهای دیگر رسول خدا همراه ایشان بوده و یکی از صدتنی است که در جنگ حُنَین صبر و پایداری کرد و خداوند متعال روزی آنان را برعهده گرفته است.^۲ جمعاً چهارتن.

از خاندان عُبَید بن زید بن مالک بن عَوْف بن عمرو بن عوف

أُنَیس بن قَتَادَة

ابن ربیعَة بن خالد بن حارث بن عُبَید. محمد بن اسحاق و واقدی نام او را اُنَیس نوشته‌اند. موسی بن عقبه او را الیاس و ابومعشر اُنَیس گفته‌اند. او همسر خنساء دختر خدام اسدی است. در جنگهای بدر و اُحد شرکت داشت و در جنگ اُحد در شوال که سی و دومین ماه هجرت است شهید شد. ابوالحکم بن احنس بن شریق ثقفی او را کشته است. اعقاب او باقی نمانده‌اند. یک تن.

۱. ابن اثیر هم در اسدالغابه توضیح بیشتری نداده است - م.
 ۲. در این مورد هم ابن اثیر توضیح بیشتری نداده است، در روایات شیعه شمار کسانی که در جنگ حنین پایداری کرده‌اند، بسیار کمتر از صد نفر نقل شده است. از جمله، رک: شیخ طوسی، تفسیر تبیان، ج ۵، نجف، ۱۳۸۵ ق، ص ۱۹۷ - م.

از خاندان عَجْلَانَ بنِ حَارِثَةَ که از قبیلهٔ بَلِی قضاعه و همپیمان بنی زید بن مالک بن عوف هستند

مَعْنُ بنِ عَدِيِّ بنِ جَدِّ بنِ عَجْلَانَ بنِ حَارِثَةَ

ابنِ ضَبَّيَّةَ بنِ حَرَامِ بنِ جُعَلِّ بنِ عَمْرٍو بنِ جُشَمِّ بنِ وَدَمِّ بنِ ذُبْيَانَ بنِ هُمَيْمِ بنِ ذُهَلِّ بنِ هِنِيِّ بنِ بَلِیِّ بنِ عَمْرٍو بنِ الحَافِ بنِ قِضَاعَةَ.

به گفتهٔ موسی بن عتبه و محمد بن اسحاق و واقدی در بیعت عتبه همراه هفتادتن انصار حضور داشته است. پیش از ظهور اسلام خط عربی را می‌نوشته است و البته نوشتن میان اعراب اندک بوده است. پیامبر (ص) میان معن و زید بن خطاب بن نفیل عقد برادری ایجاد فرمود و هر دو در جنگ یمامه در سال دوازدهم هجرت به روزگار حکومت ابوبکر کشته شدند. اعتاب معن امروز هم باقی هستند. معن در بدر و احد و خندق و تمام جنگهای دیگر رسول خدا (ص) حاضر بوده است.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری از پدرش، از صالح بن کیسان، از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: * معن بن عدی یکی از دو مرد انصاری است که روز سقیفه بنی ساعده ابوبکر و عمر را که آهنگ رفتن آن جا داشتند دیدند و گفتند کار خود را انجام دهید و به آنان نزدیک شوید.

ابن شهاب همچنین می‌گوید عروة بن زبیر نقل می‌کرده است: * پس از رحلت رسول خدا (ص) مردم می‌گریسته‌اند و می‌گفته‌اند دوست داشتیم پیش از آن حضرت در گذشته بودیم و می‌ترسیم پس از ایشان به فتنه و آزمایش گرفتار شویم. معن می‌گفته است: اما من به خدا سوگند دوست نداشتم پیش از آن حضرت بمیرم تا آنکه پس از مرگ هم او را همان‌گونه تصدیق کنم که در حال زندگانی ایشان. و معن در جنگ با مسیلمه کذاب که به جنگ یمامه هم معروف است کشته شد.

عاصم بن عدی

ابن جد بن عجلان و برادر معن است. واقدی کنیه او را ابوبکر و عبدالله بن محمد بن عماره انصاری کنیه او را ابو عبدالله نقل کرده اند و اعتاب او باقی هستند.

واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از مسور بن رفاعه، از عبدالله بن مکنف و هم از افلاح بن سعید، از سعید بن عبدالرحمن بن رقیش، از ابوالبداح، از عاصم بن عدی نقل می کند * پیامبر (ص) هنگام رفتن به جنگ بدر به مناسبت خبری که از مردم ناحیه قبا و مردم منطقه عالیه به ایشان رسیده بود عاصم بن عدی را آنجا فرستاد و سهم او را از غنایم بدر پرداخت فرمود و او همچون کسانی بود که در آن جنگ حضور داشتند. محمد بن اسحاق هم همین عقیده را دارد.

واقدی می گوید: عاصم در احد و خندق و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر (ص) بود و پیامبر (ص) او و مالک بن دُخشم را از تبوک فرستاد تا مسجد ضرار را در سکونتگاه بنی عمرو بن عوف در قبا، آتش بزنند.

عاصم مردی کوتاه قامت بود و با حنا موهای خود را خضاب می بست و در سال چهل و پنج هجرت به روزگار حکومت معاویه در مدینه و در سن یکصد و پانزده سالگی درگذشت.

ثابت بن اقرم

ابن ثعلبه بن عدی بن جد بن عجلان. او را اعقابی نیست. در بدر و احد و خندق و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر (ص) بوده است. در حکومت ابوبکر همراه خالد بن ولید به جنگ اهل رده رفته است، و محمد بن اسحاق هم بر همین عقیده است.

واقدی از سعید بن ابی زید، از عیسی بن عُمیله فزاری، از پدرش نقل می کند که می گفته است * خالد بن ولید مردمی را که متهم به ارتداد بودند مورد رسیدگی قرار می داد و اگر از ایشان هنگام نماز صدای اذان می شنید از ایشان دست برمی داشت و اگر نمی شنید حمله می کرد و چون نزدیک محل سکونت مردم بُزَاخَة رسید عُکَاشَة بن مِحْصَن و ثابت بن اقرم

را پیشاهنگ فرستاد که برایش خبر آورند. آن دو اسب سوار بودند، عکاشه بر اسبی به نام زرام و ثابت بر اسبی به نام محبر. آن دو، به طلیحه و سلمه پسران خویلد برخوردند که آنان هم به عنوان پیشاهنگ آمده بودند. طلیحه با عکاشه و سلمه با ثابت درگیر شدند. چیزی نگذشت که سلمه، ثابت را کشت؛ در این هنگام طلیحه بانگ برداشت و سلمه را به یاری خواست و گفت مرا یاری ده که عکاشه می کشدم. سلمه هم بر عکاشه حمله برد و دو نفری عکاشه را هم کشتند. خالد بن ولید همراه مسلمانان رسید، ناگاه متوجه جسد ثابت شدند که زیر دست و پای افتاده بود و این کار بر مسلمانان سخت گران آمد و چون اندکی دیگر راه پیمودند جسد عکاشه را هم دیدند که زیر دست و پای افتاده است.

واقدی از عبدالملک بن سلیمان، از ضمرة بن سعید، از ابوسلمه بن عبدالرحمن، از ابوواقد لیشی نقل می کند که می گفته است * در آن روز ما دو یست تن جلودار بودیم و زید بن خطاب بر ما فرمانده بود. عکاشه و ثابت پیشاپیش ما حرکت می کردند و چون به جسد آن دو رسیدیم سخت اندوهگین شدیم و همان جا ایستادیم تا خالد بن ولید پس از اندکی رسید. دستور داد گوری کنیم و آن دو را با جامه ها و بدنهای خون آلوده شان دفن کردیم. گوید: زخمهای سنگینی بر بدن عکاشه دیدیم. واقدی می گوید: این صحیح تر سخنی است که در باره کشته شدن آن دو شنیده ایم و طلیحه اسدی آن دو را در بزاخه در سال دوازدهم کشته است.

زید بن اسلم

ابن ثعلبة بن عدی بن جد بن عجلان. او را فرزندی نبوده است. در بدر و احد شرکت کرده است و محمد بن اسحاق هم چنین می گوید.^۱

عبدالله بن سلمه

ابن مالک بن حارث بن عدی بن جد بن عجلان. کنیه اش ابوالحارث است و اعقاب او زنده هستند. محمد بن اسحاق هم چنین می گوید. از جمله فرزندان زادگان او ابو عبدالرحمن محمد

۱. عبدالله بن ابی رافع می گوید: زید در جنگهای امیرالمؤمنین علی (ع) همراه ایشان بوده است. هشام کلبی می گوید: زید در بزاخه همراه عکاشه و ثابت در آغاز خلافت ابوبکر کشته شده است. رک: ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۲۰-م.

بن عبدالرحمن عجلانی مدنی است که احادیثی در باره کارهای مردم نقل و روایت می کرده است. هشام بن محمد بن سائب کلبی و کسان دیگری غیر از او با ابو عبدالرحمن ملاقات و از او روایت نقل کرده اند. عبدالله بن سلمه در جنگهای بدر و احد شرکت کرد و در جنگ احد در شوال که سی و دومین ماه هجرت بود شهید شد. او را عبدالله بن زبَعْرَى کشت.^۱

ربعی بن رافع

ابن حارث بن زید بن حارثة بن جدّ بن عجلان. اعتقابی برای او باقی نمانده است. موسی بن عقیبه و محمد بن اسحاق و ابو معشر و واقدی او را از شرکت کنندگان در بدر نوشته اند، ربعی در احد هم شرکت کرده است. جمعاً شش تن.^۲

از خاندان معاویه بن مالک بن عوف بن عمرو بن عَوْف

جَبْر بن عتیک

ابن قیس بن هَیْثَة بن حارث بن امیه بن معاویه. مادرش جمیله دختر زید بن صیفی بن عمرو بن زید بن چشم بن حارثة بن حارث بن اوس است. کنیه جبر، ابو عبدالله بوده است. فرزندان عتیک و عبدالله و أم ثابت هستند که مادرشان هَیْثَة دختر عمرو بن مالک بن سبیع از خاندان بنی ثعلبه و قبیله قیس عیلان است. عبدالله بن محمد بن عُمارة انصاری می گوید: به روزگار ما از بنی معاویه هیچ کس جز اعقاب و فرزندان جبر بن عتیک باقی نمانده است. پیامبر (ص) میان جبر بن عتیک و خَبَاب بن آرْت عقد برادری بست. جبر بن عتیک در بدر و احد و خندق و تمام جنگهای دیگر پیامبر (ص) همراه بوده است و روز فتح مکه پرچم خاندان بنی معاویه بن مالک به دست او بوده است.

۱. از شاعران بزرگ مکه به هنگام ظهور اسلام، در گذشته حدود پانزده هجرت، رک: ابن سلام، طبقات الشعراء، چاپ بریل ۱۹۱۳، ص ۵۷-م.

۲. ابن ابورافع او را هم از همراهان امیرالمؤمنین علی (ع) در جنگهای جمل و صفین می داند؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۶۲-م.

وکیع بن جراح از ابوعمیس، از عبدالله بن عبدالله بن جبر بن عتیک، از پدرش، از جدش نقل می‌کند که: * پیامبر (ص) به عبادت جبر بن عتیک آمده‌اند. واقعی می‌گوید: جبر بن عتیک در سال شصت و یکم هجرت به روزگار حکومت یزید بن معاویه در هفتاد و یک سالگی درگذشته است.^۱ و عموی او.

حارث بن قیس بن هَیْثَة

ابن حارث بن امیه بن معاویه. مادرش زینب دختر صیفی بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثه بن حارث از قبیله اوس است.

واقعی و عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری هر دو نقل می‌کنند که جبر بن عتیک و عمویش حارث بن قیس هر دو در بدر شرکت کرده‌اند. موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و ابو معشر، حارث بن قیس را از شرکت‌کنندگان در بدر نمی‌دانند. همچنین محمد بن اسحاق و ابو معشر در بیان نسب جبر بن عتیک گفته‌اند: جبر بن عتیک بن حارث بن قیس. واقعی و عبدالله بن محمد می‌گویند: آنان اشتباه کرده‌اند و عمویش هم همراه او در بدر شرکت داشته است و نسب او هم همان‌گونه است که ما نوشته‌ایم و ممکن است راویان سخن ابن اسحاق و ابو معشر اشتباه کرده باشند.

از همپیمانان بنی معاویه بن مالک

مالک بن نَمِیْلَة

نَمِیْلَة نام مادر اوست و پدرش ثابت از قبیله مَزَینَه است. او در بدر و احد شرکت کرد و در جنگ احد شهید شد.

۱. در صورتی که در سال ۶۱ هجرت ۷۱ سال داشته است در جنگ بدر دوازده ساله بوده و پیامبر (ص) به کودکان به این سن و سال اجازه شرکت در جنگ نداده‌اند. خیال می‌کنم اشتباه در تعیین مدت عمر اوست و ابن اثیر صحیح می‌گوید که عمر او نود سال بوده است. رکن: ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۶۷-۲۶۸.

نعمان بن عِضْر بن عُبيد بن وائله

ابن حارثه بن ضُبَيْعَة بن حرام بن جَعْل بن عمرو بن جشم بن وَدَم بن ذبیان بن هُمَيم بن ذهل بن هنی بن بلی بن عمرو بن الحاف بن قضاة. اعتاب او باقی نیستند. ابن اسحاق و ابومعشر و موسی بن عُقبه و واقدی همگی نام پدرش را به کسر «ع» نوشته‌اند ولی هشام بن محمد بن سائب کلبی آن را با فتح ضبط کرده است و عبدالله بن محمد بن عماره انصاری هم نام او را لقیط و نام پدرش را عِضْر به کسر «ع» گفته است. او در جنگ بدر و احد و خندق و دیگر جنگهای پیامبر (ص) همراه بوده است و در جنگ یمامه به سال دوازدهم هجرت در حکومت ابوبکر کشته شده است.

از خاندان حَنَس بن عوف بن عمرو بن عوف که ساکنان منطقه مسجد قبایند

سهل بن حنیف

ابن واهب بن عَکیم بن ثعلبة بن حارث بن مجدعة بن عمرو بن حَنَس بن عوف بن عمرو بن عوف. کنیه اش ابوسعید است، ابو عبدالله هم گفته‌اند و به جدش عمرو بن حارث، بَخْرَج می‌گفته‌اند.^۱ مادر سهل نامش هند و دختر رافع بن عُمیس بن معاویه از خاندان جمادره^۲ و از قبیله اوس است. برادران مادری سهل، عبدالله و نعمان پسران ابو حبیبة بن ازعر بن زید بن عطف بن ضبیعه‌اند.

فرزندان سهل به این شرح‌اند: ابوامامة که نامش به نام پدر بزرگ مادریش اسعد بوده است. و عثمان که مادرشان حبیبة دختر اسعد بن زراره است. و سعد که مادرش ام‌کلثوم دختر عتبة بن ابی وقاص بن وهیب بن عبدمناف بن زهرة بن کلاب است. اعتاب سهل بن

۱. ظاهراً اشتباهی رخ داده است، شاید عمرو بن حنس صحیح باشد، بَخْرَج هم به معنی کوتاه قامت و شکم برآمده است - م.

۲. مفرد آن جمدر به معنی کوتاه قامت است و جمادره شاخه‌ای از قبیله اوس هستند. رک: عبدالرحیم صفی پور،

حنیف امروز هم در مدینه و بغداد باقی هستند. گویند، پیامبر (ص) میان سهل و علی (ع) عقد برادری بست. سهل در جنگ بدر و احد شرکت کرد و در جنگ احد هنگامی که مردم گریختند تا پای جان ایستادگی کرد و با تیراندازی از پیامبر (ص) دفاع می کرد و پیامبر فرمود: به سهل تیر بدهید که به سهولت تیراندازی می کند. سهل همچنین در خندق و دیگر جنگهای پیامبر همراه ایشان بوده است.

فضل بن دکین از ابن عیینه، از زهری نقل می کند: * پیامبر (ص) از اموال بنی نضیر به هیچ کس از انصار جز سهل بن حنیف و ابودجانه چیزی عطا نفرمود و فقط به آن دو که مستمند بودند عنایت فرمود.

فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی از یونس بن ابی اسحاق نقل می کنند: * عمر بن خطاب می گفته است: برای من سهل را که سرکش و خشن نیست فرا خوانید. سهل در جنگ صفین همراه علی (ع) بوده است.

وکیع بن جراح از اعمش، از ابووائل نقل می کند: * سهل بن حنیف روز جنگ صفین گفته است: ای مردم مواظب فکر و رأی خود باشید، به خدا سوگند به روزگار پیامبر (ص) در هر جنگ دشوار که شمشیر بر دوش می نهادیم و شرکت می کردیم آگاهی ما از حقیقت جنگ را آسان می کرد مگر این جنگ.

واقدی از عبدالرحمن بن عبدالعزیز، از محمد بن ابی امامة بن سهل، از قول پدرش نقل می کند: * سهل به سال سی و هشتم هجرت در کوفه درگذشت، و علی (ع) بر او نماز گزارد. یزید بن هارون و یعلی بن عبید از اسماعیل بن ابی خالد، از عامر شعبی، از عبدالله بن معقل نقل می کنند که می گفته است: * همراه علی (ع) بر جنازه سهل نماز گزاردیم و علی (ع) بر او شش تکبیر گفت.

عبدالله بن نمیر از علاء بن صالح، از حکم، از حنش بن معتمر نقل می کند: * چون سهل بن حنیف درگذشت جسدش را در رجه به حضور علی (ع) آوردند و بر او شش تکبیر گفت. برخی از این کار تعجب کردند، گفته شد بدان جهت است که بدری بوده است. گوید: چون به جبانه رسیدیم قرظة بن کعب انصاری همراه تنی چند رسیدند و گفتند: ای امیر مؤمنان نتوانستیم به نماز گزاردن بر سهل برسیم. فرمود: خودتان بر او نماز گزارید و نماز گزاردند و پیشنمازشان قرظة بود.

فضل بن دکین از اسرائیل، از حکم، از حنش کنانی برای ما نقل کرد: * علی (ع) در

رحبه بر جنازه سهل نماز گزارد و بر او شش تکبیر گفت.

ابومعاویه ضریر از اعمش، از یزید بن زیاد مدنی، از عبدالله بن معقل نقل می‌کند * علی (ع) در دوره حکومت خود معمولاً بر جنازه‌ها برای نماز چهار تکبیر می‌گفت مگر بر جنازه سهل بن حنیف که بر او پنج تکبیر گفت و روی به مردم کرد و فرمود: او بدری بود. فضل بن دکین از ابوحباب کلبی نقل می‌کند که می‌گفته است شنیدم عمیر بن سعید می‌گفت * علی (ع) بر جنازه سهل نماز گزارد و پنج تکبیر گفت. مردم پرسیدند که این تکبیر اضافی چیست؟ فرمود: این سهل بن حنیف بدری است و بدری‌ها بر دیگران برتری دارند، خواستم فضل و برتری ایشان را به شما بیاموزم.^۱

از خاندان جَحْجَبَا بن کُلفَة بن عوف بن عمرو بن عوف

منذر بن محمد

ابن عقیبة بن أحيحة بن جُلاح بن حَرِيش بن جحجبا. کنیه‌اش ابوعبده و مادرش از خاندان ابوقرده از هذیل است. گوید: پیامبر (ص) میان او و طفیل بن حارث بن مطلب عقد برادری بست. منذر در جنگ پُرمعونة^۲ شهید شد. از او فرزندی باقی نمانده است، ولی اعقاب أحيحة از فرزندان دیگرش باقی است. منذر در جنگهای بدر و أحد هم شرکت کرده بود.

از بنی أنيف بن جُشم بن عائذ الله که از خاندان بلی

و همپیمان بنی جحجبا هستند

ابوعقیل

نامش عبدالرحمن و ملقب به اراشی أنيفی است. پسر عبدالله بن ثعلبة بن بیحان بن عامر بن حارث بن مالک بن عامر بن أنيف بن جُشم بن عائذالله بن تمیم بن عوذ مناة بن ناج بن تیم بن یراش است. و این یراش همان اراشة بن عامر بن عبیلة بن قسمیل بن فران بن بلی بن عمرو بن

۱. در برخی از منابع شیعی گفته شده است که امیرالمؤمنین علی (ع) بر جنازه سهل بیست و پنج تکبیر گفت و فرمود: اگر هفتاد تکبیر می‌گفتم شایسته او بود. وی مدتی هم از سوی آن حضرت استاندار فارس بوده است. رکن: سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۳، خلفاء، بخش زندگی اصحاب پیامبر، زیر نام سهل و محدث قمی، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۴۶-م.
۲. این جنگ در ماه صفری که سی و ششمین ماه هجرت بود اتفاق افتاده است. رکن: واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۳۵۰-م.

الحاف بن قضاة است. نام ابوعقیل، عبدالعزی بوده است و پیامبر (ص) او را عبدالرحمن نامگذاری و ملقب به عدو الأوثان (دشمن بتان) فرموده است.

هشام کلبی و واقدی نسب او را همین‌گونه آورده‌اند. ابن اسحاق و ابومعشر هم نسب او را تا جُشم همین‌گونه ثبت کرده‌اند و در مورد اسامی نیاکان دیگر او اختلاف دارند. ابوعقیل در بدر و احد و خندق و تمام جنگهای دیگر پیامبر (ص) همراه آن حضرت بوده است و در جنگ یمامه به سال دوازدهم هجرت و روزگار حکومت ابوبکر کشته شده است. واقدی از قول جعفر بن عبدالله بن اسلم همدانی نقل می‌کند: «روز جنگ یمامه همین‌که مردم برای جنگ صف کشیدند، نخستین کس که زخمی شد، ابوعقیل اُتفی بود. تیری به او اصابت کرد و میان شانه و قلبش فرو شد و تمام آن بخش را درید بدون اینکه منجر به کشته شدن او شود؛ تیر را بیرون کشیدند و نیمهٔ چپ بدنش سست شد و این آغاز روز بود. او را کنار بارها بردند، و چون آتش جنگ گرم شد و مسلمانان گریختند و به سوی بارهای خود عقب نشستند، ابوعقیل درحالی که از زخم خود سست و بی حال بود، شنید که معن بن عدی به انصار بانگ می‌زند: خدا را خدا را بر دشمن حمله برید. معن مرکوب خود را با شتاب به حرکت درآورده و پیشاپیش حرکت می‌کرد و انصار بانگ برداشته بودند فقط خودمان جنگ کنیم و مردان انصاری را مشخص می‌کردند.

عبدالله بن عمر می‌گوید: در این هنگام ابوعقیل برخاست که به قوم خود نزدیک شود. به او گفتم: ابوعقیل چه می‌خواهی بکنی؟ برعهدهٔ تو جنگ و جهاد نیست. گفت: منادی نام مرا صدا زد. ابن عمر می‌گوید، به او گفتم: مقصودش انصار سالم است نه زخمیها. ابوعقیل گفت: من مردی از انصارم پاسخ او را می‌دهم هرچند با سینه خیز و خود را به زمین کشاندن باشد. ابن عمر می‌گوید: ابوعقیل کمر بند خود را بست و شمشیر را به دست راست خود گرفت و آن را از غلاف بیرون کشیده بود و شروع به فریاد کشیدن کرد که ای گروه انصار حمله کنید همچون حملهٔ روز حنین. انصار که خدایشان رحمت کناد همگان جمع شدند و پیشاپیش مسلمانان حمله کردند و به دشمن خود هجوم بردند و آنان را میان باغ راندند و با دشمن درآویختند و شمشیرها میان ما و ایشان در حرکت بود. ابن عمر در ادامه می‌گوید: ابوعقیل را دیدم که دست مجروحش از شانه کنده شده و بر زمین افتاده بود و چهارده زخم کاری که هر کدام به تنهایی کشنده بود بر او وارد شده بود و دشمن خدا مسیلمه هم کشته شده بود. ابن عمر نیز می‌گوید: بالای سر ابوعقیل که هنوز رمقی داشت

ایستادم و سپس خود را روی او خم کردم و گفتم: ای ابو عقیل، با زبانی که بند آمده بود پاسخ داد و پرسید پیروزی از کیست؟ صدایم را بلند کردم و گفتم: مژده باد که دشمن خدا کشته شد. انگشتش را به سوی آسمان بلند کرد و خدا را ستود و هماندم درگذشت. خدایش رحمت کند.

ابن عمر می گوید: پس از آنکه پیش پدرم عمر آمدم و تمام خبر را برای او گفتم، گفت: خدایش رحمت کند همواره در آرزو و جستجوی شهادت بود و تا آنجا که می دانم از گزیدگان اصحاب پیامبر ما و از مسلمانان قدیمی بود. دو تن.

از بنی ثعلبه بن عمرو بن عوف

عبدالله بن جبیر

ابن نعمان بن أمیه بن بُرک که همان امرؤالقیس است، ابن ثعلبه بن عمرو بن عوف، مادرش از بنی عبدالله بن غطفان است. به روایت موسی بن عقیبه و محمد بن اسحاق و ابومعشر و واقدی عبدالله بن جبیر در بیعت عقبه همراه هفتاد تن انصار بوده است.

عبدالله بن جبیر در جنگهای بدر و احد شرکت کرد و پیامبر (ص) در جنگ احد او را به فرماندهی پنجاه مرد تیرانداز گماشت و دستور فرمود در محل عینین که نام کوهی در قنات (أحد) است نگهبانی دهند و به آنان تأکید فرمود که همین جا باشید و مواظبت کنید که از پشت سر مورد حمله قرار نگیریم. اگر دیدید ما به جمع کردن غنیمت مشغول شدیم شما با ما در آن کار شرکت نکنید و اگر دیدید کشته می شویم ما را یاری ندهید.

ولی همینکه مشرکان روی به گریز نهادند و مسلمانان شمشیر در ایشان نهادند و به تعقیب ایشان پرداختند و اردوگاه مشرکان را غارت و غنیمت جمع کردند، برخی از آن تیراندازان به برخی دیگر گفتند: چرا بیهوده این جا ایستاده اید و حال آنکه خداوند دشمن شما را مغلوب و مجبور به گریز فرموده است. شما هم همراه برادران خود به جمع کردن غنیمت پردازید. برخی دیگر گفتند: مگر نمی دانید که پیامبر (ص) به شما فرمود مواظب پشت سر ما باشید؟ بنابراین از جای خود حرکت نکنید. دیگران گفتند: مقصود پیامبر (ص) چنین نبود و اکنون خداوند دشمن را خوار و زبون و مجبور به گریز کرد.

در این هنگام فرمانده ایشان عبدالله بن جبیر که با پارچه سپیدی نشان بر خود زده

بود، برای ایشان خطبه خواند، نخست ستایش و نیایش خداوند را آن‌چنان که شایسته بود به‌جا آورد و دستور داد از خدا و پیامبر اطاعت شود و مخالفت با دستور پیامبر نکنند، ولی نپذیرفتند و پراکنده شدند و از آن تیراندازان جز چند تنی که شمارشان به ده نمی‌رسید با عبدالله باقی نماندند. از جمله کسانی که پایداری کردند حارث بن انس بن رافع بود.

خالد بن ولید متوجه خلوت بودن و کمی نگهبانان شد و با سواران به آن‌جا حمله کرد. عکرمه پسر ابی‌جهل هم از پی او راه افتاد و به تیراندازانی که باقی مانده بودند حمله کردند، و تمام آنان کشته شدند. عبدالله بن جبیر نخست چندان تیر انداخت که تیرهایش تمام شد. آن‌گاه چندان نیزه زد که نیزه‌اش شکست، سپس غلاف شمشیر خود را شکست و چندان شمشیر زد تا کشته شد. چون عبدالله بن جبیر بر زمین افتاد مشرکان او را برهنه و به‌صورت بسیار زشتی مثله کردند. چندان نیزه به شکم او خورده بود که از تهیگاه و ناف و شانه‌اش بیرون زده بود و احشاء او از آن زخمها بیرون افتاده بود. خوات بن جبیر ابرادر عبدالله بن جبیر است. ^۱ می‌گوید: هنگام گریز مسلمانان او را در آن حال دیدم و من در جایی لبخند زده‌ام که هیچ‌کس لبخند نمی‌زند و در جایی چرت زدم که هیچ‌کس چرت نمی‌زند و در موردی بخل ورزیدم که هیچ‌کس بخل نمی‌ورزد. به او گفتند چگونه بوده است؟ گفت: جسد او را حمل می‌کردم. من بازوهایش را گرفته بودم و ابوحنه پاهایش را. زخمهای او را با عمامه‌ام بسته بودم که احشاء او فرو نریزد؛ همان‌طور که او را حمل می‌کردیم و دشمن در ناحیه دیگر میدان بود ناگاه عمامه باز شد و افتاد و احشای او فرو ریخت. ابوحنه چنان ترسید که به پشت سر خود نگریست و پنداشت دشمن است و من خنده‌ام گرفت و لبخند زدم. مردی هم با نیزه زیرگلویم را نشانه گرفت و به من حمله آورد خواب بر من غلبه کرد و چرت زدم و سرم پایین افتاد و نیزه از روی سرم گذشت. آنجا که بخل ورزیدم هنگامی بود که جسد برادرم را گذاشتم و بآلبه کمان خود مشغول کردن گور برای او شدم و چون کردن کوه دشوار بود به دشت آمدم و با خود گنتم زه کمان خراب می‌شود و آن را باز کردم و با آلبه کمان گور را کنده‌ام و او را دفن کردیم و برگشتیم و هنوز مشرکان در میدان بودند و چیزی نگذشت که پشت کردند و پراکنده شدند. کسی که عبدالله بن جبیر را کشته است عکرمه پسر ابوجهل بوده است، از عبدالله بن جبیر اعقابی باقی نمانده است. ^۱

۱. واقعی در مغازی، ج ۱، ص ۲۲۸، موضوع سرپیچی تیراندازان از اجرای دستور پیامبر (ص) و نصیحت عبدالله بن جبیر را عامل اصلی شکست مسلمانان می‌داند - م.

خوات بن جبیر

برادر تنی عبدالله است. فرزندان خوات به این شرح اند: صالح و حبیب که مادرشان از خاندان فقیم از بنی ثعلبه است. سالم و امّ سالم و امّ قاسم که مادرشان عُمیرة دختر حنظلة بن حبیب بن اَحمر بن اوس بن حارثه از بنی اُنَیف است. حنظلة همپیمان بنی ثعلبه بن عمرو بن عوف است، و داود و عبدالله و کنیه خوات به گفته عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری و برخی دیگر از دانشمندان ابو عبدالله و به گفته واقدی ابو صالح بوده است. حبیب پسر خوات روز حره کشته شده است.

عبدالملک بن عمرو عقدی از فلیح بن سلیمان، از ضمرة بن سعید، از قیس بن ابی حذیفه نقل می‌کند که: * خوات خود می‌گفته است کنیه‌اش ابو عبدالله است. گویند: خوات در جاهلیت زنی را که دو خیک روغن داشت گول زد و از او کام گرفت^۱، و سپس مسلمان شد و اسلامی پسندیده داشت.

واقدی از عبدالملک بن ابی سلیمان، از خوات پسر صالح، از پدرش، همچنین از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از مسور بن رفاعه، از عبدالله بن مکنف نقل می‌کند: * خوات بن جبیر در جنگ بدر همراه رسول خدا از مدینه بیرون آمد، چون به رَوْحاء رسید سنگی تیز به او خورد و زخمی شد، پیامبر (ص) او را به مدینه برگرداندند و سهم او را از غنایم پرداخت فرمودند و مانند کسانی بود که در بدر شرکت داشته‌اند. گویند: خوات در احد و خندق و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر (ص) بوده است.

واقدی از قول صالح بن خوات بن صالح [نواده خوات بن جبیر] نقل می‌کند که: * خویشاوندان خوات بن جبیر می‌گفته‌اند او در مدینه به سال چهارم هجرت در هفتاد و چهار سالگی درگذشته است، اعقاب او باقی هستند. خوات مردی چهارشانه بوده و موهای خود را با حنا و کتم رنگ می‌کرده است.

۱. افسانه‌ای مشهور است که زنی با دو خیک روغن به مدینه آمد تا روغن بفروشد، مردی سر آن دو خیک را گشود و هریک را به دست او داد و چون دستهایش به خیکها بند شد از او کام گرفت. رک: عبدالرحیم صفی پور، متهی الارب، ذیل کلمة زحی - م.

حارث بن نعمان

ابن امیه بن بُرک و او همان امرؤالقیس است و پسر ثعلبه. حارث عموی خوات و عبدالله است و عموی ابوضیاح هم هست. مادر حارث، هند دختر اوس بن عدی بن امیه بن عامر بن خطمه از قبیله اوس است. اعتاب او باقی نیستند.

موسی بن عقبه و ابومعشر و واقدی و عبدالله بن محمد بن عماره انصاری همگی معتقدند که حارث در جنگهای بدر و احد شرکت کرده است.^۱

ابوضیاح

نام او نعمان بن ثابت بن نعمان بن امیه بن بُرک بن ثعلبه است. مادرش هند دختر اوس بن عدی بن امیه بن عدی بن عامر بن خطمه و از اوس است.^۲

ابن اسحاق و واقدی و عبدالله بن محمد بن عماره انصاری او را ابوضیاح گفته‌اند و از ابومشعر نقل شده که به صورت ابوالضیاح (با الف و لام) می‌گفته است. و از این سخن او تعجب می‌کرده‌اند.

واقدی می‌گوید: ابوالضیاح از اهل بدر نیست. او در بدر و احد و خندق و حدیبیه و خیبر شرکت داشته است و در جنگ خیبر شهید شده است. مردی از ایشان شمشیری به او زده که کاسه سرش را درهم شکسته است و این در سال هفتم هجرت بوده است. ابوضیاح اعقابی نداشته است.

نعمان بن ابی خذمه

ابن نعمان بن ابی خذیفه بن بُرک که همان امرؤالقیس است، ابن ثعلبه، واقدی و ابومعشر او را همین‌گونه گفته‌اند و محمد بن اسحاق می‌گوید ابن ابی خزمه، عبدالله بن محمد بن عماره

۱. ابن اثیر هم در اسدالغابه در باره تاریخ مرگ و مدت عمر او چیزی نگفته است - م.
 ۲. به طوری که ملاحظه می‌فرمایید، ظاهراً برادر مادری ابوضیاح است نه عموی او. ابن اثیر هم می‌گوید عموی عبدالله و خوات بن جبیر است، احتمالاً اشتباه کاتبان نسخه است - م.

انصاری او را ابن ابی خذمة ثبت کرده است. ما به کتاب نسب انصار نگریستیم و برای نعمان بن امیه پسری ندیدیم که نامش خذمة یا خذمة، یا خزمه باشد.

نعمان بن ابی خذمة به روایت موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و ابومعشر و واقدی و عبدالله بن محمد بن عماره انصاری در جنگ بدر شرکت کرده است. او در اُحد هم حضور داشته است و اعقابی ندارد.^۱

ابوحنّة

نامش مالک بن عمرو بن ثابت بن کلفة بن ثعلبة بن عمرو بن عوف است. واقدی در کتاب خود در شرکت کنندگان در بدر نام و نسب او را همین گونه آورده است. محمد بن اسحاق و ابومعشر فقط به ذکر کنیه او به صورت ابوحنّة قناعت کرده اند. واقدی می گوید: کنیه هیچ یک از شرکت کنندگان در جنگ بدر ابوحنّة نبوده است، و می افزاید که ابوحنّة پسر غزیه پسر عمرو که از خاندان بنی مازن و از قبیله نجار است، در جنگ یمامه کشته شده و در بدر حضور نداشته است. ابوحنّة پسر عبد عمرو مازنی هم که در جنگ صفین از همراهان علی (ع) است، در بدر حاضر نبوده است.

عبدالله بن محمد بن عماره انصاری می گوید: ابوحنّة که در جنگ بدر شرکت داشته است پسر ثابت بن نعمان بن امیه و از خاندان بُرک است و برادر ابوضیاح بوده است و مادرش همان مادر ابوضیاح است؛ و در جنگ اُحد شهید شده و نسلی از او باقی نمانده است. ما میان فرزندان عمرو بن ثابت بن کلفة بن ثعلبه در کتاب نسب انصار نام او را نیافتیم.

سالم بن عمیر

ابن ثابت بن کلفة بن ثعلبة بن عمرو بن عوف. او را پسری به نام سلمة است. به روایت موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و ابومعشر و واقدی سالم بن عمیر در جنگ بدر شرکت داشته است.

۱. ابن اثیر هم در اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۵، نام پدرش را ابوخرمه آورده است - م.

واقدی از سعید بن محمد زرقی، از عماره بن غزیه و ابومصعب اسماعیل بن مصعب بن اسماعیل بن زید بن ثابت، از قول مشایخ خود نقل می‌کند: * پیرمردی از خاندان عمرو بن عوف موسوم به ابو عَفْکُ که هنگام هجرت پیامبر (ص) به مدینه یکصد و بیست سال داشت مسلمان نشد و مردم را در سخنان و اشعار خود بر ضد پیامبر (ص) تحریک می‌کرد. سالم بن عمیر نذر کرد و او را کشت و این کار را با اجازه پیامبر کرد.

واقدی از معن بن عمر، از ابن رُقَیْش که از بنی اسد بن خزیمه است نقل می‌کند که * ابو عَفْکُ در شوالی که بیستمین ماه هجرت بود کشته شده است.^۱

گویند، سالم بن عمیر در جنگهای احد و خندق و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر (ص) بود. او یکی از گریه کنندگانی است که چون پیامبر عازم حرکت به تبوک بودند، به حضور پیامبر آمدند و چون فقیر بودند از ایشان استدعا کردند که مرکوب بر ایشان فراهم فرماید و فرمود: چیزی نمی‌یابم که شما را بر آن حمل کنم، و آنان با اندوه از آنکه چیزی نداشتند که انفاق کنند در حالی که می‌گریستند پشت کردند.^۲ آنان هفت تن بودند که سالم بن عمیر هم از ایشان است. نام دیگران را در جای خود گفته‌ایم، سالم تا روزگار حکومت معاویه زنده بود و نسل او باقی هستند.^۳

عاصِم بن قیس

ابن ثابت بن کلفة بن ثعلبة بن عمرو بن عوف. به روایت موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و ابومعشر و واقدی و عبدالله بن محمد بن عماره انصاری در بدر شرکت داشته است و در احد هم حاضر بوده است. از او نسلی باقی نمانده است. جمعاً هشت تن.^۴

۱. برای اطلاع بیشتر و نمونه اشعار او، رک: ترجمه معازی واقدی، ج ۱، به قلم ابن بینه، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱-م.

۲. برای اطلاع بیشتر، به تفاسیر زیر آیه ۹۲ سوره توبه رجوع کنید از جمله، طبرسی، مجمع البیان، ج ۵ و ۶، ص ۶۰-م.

۳. مدت عمر و تاریخ مرگ او را ابن اثیر هم در اسد الغابه نیاورده است -م.

۴. در مورد او هم ابن اثیر توضیح بیشتری نداده است -م.

از خاندان غنم بن سلم بن امرؤ القیس

سعد بن خيثمة

ابن حارث بن مالک بن کعب بن نحاط بن کعب بن حارثة بن غنم بن سلم. کنیه اش ابو عبدالله و مادرش هند دختر اوس بن عدی بن أمیة بن عامر بن خطمة بن جشم بن مالک از خاندان اوس است. او برادر مادری ابوضیاح است. سعد پسری به نام عبدالله داشته که از اصحاب رسول خداست و همراه آن حضرت در حدیبیه حضور داشته است و مادرش جمیله دختر ابو عامر بن صیفی بن نعمان بن مالک بن أمة بن ضبیعة بن زید بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف از قبیله اوس است. فرزندان عبدالله تا سال دویست بوده اند و سپس نسل او منقرض شده است.

واقدی و عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری نسب سعد بن خيثمة را همین گونه که ما آورده ایم آورده اند. هشام بن محمد بن سائب کلبی هم همین گونه آورده است و فقط نام نحاط را به صورت حنّاط نوشته است.^۱ موسی بن عقبه و ابن اسحاق و ابومعشر در مورد افراد خاندان بنی غنم که در بدر شرکت کرده اند فقط نامشان را آورده اند و نسب آنان را بیان نکرده اند. سعد بن خيثمة در بیعت عقبه همراه هفتاد تن انصار بوده است و در این مورد همه سیره نویسان اتفاق دارند.

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم تیمی، از پدرش نقل می کند: رسول خدا (ص) میان سعد بن خيثمة و ابوسلمة بن عبدالاسد عقد برادری بست. همه سیره نویسان گفته اند که سعد بن خيثمة یکی از نقیبان دوازده گانه انصار است و چون پیامبر (ص) مسلمانان را برای فروگرفتن کاروان قریش فراخواند [یعنی جنگ بدر] و همگان با شتاب آماده شدند، خيثمة بن حارث به پسرش سعد گفت: ناچار یکی از ما دوتن باید در مدینه بمانیم، تو پیش زنان خود بمان و بگذار من بروم. سعد نپذیرفت و گفت: پدرجان اگر نه این بود که حساب بهشت است تو را بر خود برمی گزیدم و من آرزومند شهادت در این سفرم. ناچار با تیر قرعه

۱. نحاط به معنی سرکش و متکبر و حنّاط به معنی گندم فروش است - م.

کشیدند و قرعه به نام سعد بیرون آمد و او همراه رسول خدا به جنگ بدر رفت و شهید شد. او را عمرو بن عبدود یا طعیمه بن عدی کشته‌اند.

منذر بن قدامة

ابن حارث بن مالک بن کعب بن نَحَاط. به روایت موسی بن عقبه و ابن اسحاق و ابومعشر و واقدی و عبدالله بن محمد بن عماره انصاری در جنگ بدر شرکت کرده است و در اُحد هم حضور داشته است و نسلی از او باقی نیست. و برادرش.

مالک بن قدامة

او هم به روایت همان راویان در بدر شرکت کرده است. در اُحد هم حضور داشته و از او هم نسلی باقی نمانده است.

حارث بن عَرَفْجَة

ابن حارث بن مالک بن کعب بن نَحَاط. به روایت موسی بن عقبه و واقدی و عبدالله بن محمد بن عماره انصاری در جنگ بدر شرکت کرده است، ولی ابن اسحاق و ابومعشر او را از شرکت‌کنندگان در بدر نمی‌دانند. او هم در احد شرکت کرده و نسلی از او باقی نمانده است.

تمیم وابسته خاندان غنم بن سلم

به روایت همگان در جنگ بدر شرکت کرده است و در اُحد هم حضور داشته و فرزندی از او باقی نمانده است. پنج تن.

بنابراین تمام کسانی که از قبيلة اوس همراه پیامبر (ص) در جنگ بدر شرکت کرده‌اند و پیامبر سهم آنان را از غنایم پرداخت فرموده‌اند، به روایت موسی بن عقبه و واقدی

شصت و سه تن^۱ و به روایت ابن اسحاق و ابومعشر شصت و یک تن هستند، زیرا ابن اسحاق و ابومعشر حارث بن قیس بن همیشه را که عموی جبر بن عتیک است از شرکت کنندگان در بدر نمی‌دانند و آن دو حارث بن عرفجه را هم از شرکت کنندگان در بدر ندانسته‌اند.

در جنگ بدر از قبیله خزرج از بنی نجار که همان تیم الله بن ثعلبه بن عمرو بن خزرج است این افراد شرکت داشته‌اند

و هب بن جریر بن حازم از قول پدرش، از محمد بن سیرین^۲ نقل می‌کند: * تیم الله بن ثعلبه از این جهت به نجار معروف شده است که با سنگ تیزی یا تیشه ختنه می‌کرده است. هشام بن محمد از قول پدرش نقل می‌کند که * چون چهره کسی را با تیشه خراش داد به نجار معروف شده است.

از خاندان غنم بن مالک بن نجار

ابو ایوب انصاری

نام و نسبش چنین است: خالد بن زید بن کلب بن ثعلبه بن عبدعوف بن غنم. مادرش زهرا، دختر سعد بن قیس بن عمرو بن امرؤالقیس است و از خاندان بلحارث بن خزرج. ابوایوب پسری به نام عبدالرحمن داشته که مادرش ام حسن دختر زید بن ثابت بن ضحاک از خاندان مالک بن نجار است. نسل او منقرض شده و برای او اعتقابی نمی‌شناسیم. ابوایوب در بیعت عقبه به روایت موسی بن عقبه و ابن اسحاق و ابومعشر و واقدی همراه هفتاد تن انصار حاضر بوده است. ابن اسحاق و واقدی می‌گویند: رسول خدا (ص) میان او و مصعب بن عمیر عقد برادری بست. هنگامی که پیامبر (ص) از ناحیه قباء به مدینه آمدند در

۱. معلوم می‌شود ابن سعد که شاگرد و نویسنده واقدی بوده است روایت او و موسی بن عقبه را بر دیگران ترجیح داده است. رک: ابن هشام، مبره، ج ۲، چاپ مصر، ۱۳۵۵ ق، ص ۳۴۸-م.

۲. متولد ۳۴ و درگذشته ۱۱۰ هجری، دوست صمیمی حسن بصری و خوابگزار معروف. رک: دانشنامه ایران و اسلام، ص ۶۴۱-م.

خانهٔ ابوایوب منزل کردند. ابوایوب در بدر و أحد و خندق و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر (ص) بوده است.

از قول شعبه برایم نقل کردند که می‌گفته است: * به حکم گفتم: آیا ابوایوب در جنگهای علی (ع) همراه نبوده است؟ گفتم: در جنگ حَرَوْرَاء [خوارج] همراه بوده است. ابو معاویه ضریر و عبدالله بن نُمَیر از قول اَعْمَش، از ابو ظبیان، از قول مشایخ او، از ابوایوب نقل می‌کند: * چون بیمار و سنگین شد، به دوستانش گفتم: اگر مردم جسد مرا با خود ببرید و هنگامی که با دشمن رویاروی شدید و صف کشیدید مرا زیر پاهای خود دفن کنید. اکنون حدیثی را که از رسول خدا شنیده‌ام برای شما می‌گویم و اگر مرگم فرانسیده بود نمی‌گفتم؛ شنیدم پیامبر (ص) می‌فرمود: هر کس بمیرد و به خداوند شرک نیاورد و چیزی را شریک او قرار ندهد وارد بهشت می‌شود.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از ایوب، از محمد نقل می‌کند: * ابوایوب در جنگ بدر شرکت کرد و در هیچ‌یک از جنگهای مسلمانان غایب نبود، مگر یک سال در اواخر عمرش که مرد جوانی را به فرماندهی سپاه گماشته بودند و ابوایوب آن سال در جنگ شرکت نکرد و پس از آن سال همواره اندوه می‌خورد و می‌گفت: به من چه که کسی به فرماندهی بر من گماشته می‌شود. گوید: ابوایوب بیمار شد در حالی که فرمانده لشکر یزید بن معاویه بود. یزید به عبادتش آمد و گفت: حاجت تو چیست؟ گفتم: خواستهٔ من این است که چون مردم جسد مرا سوار بر مرکبی کن و تا آنجا که به راحتی توانستی در سرزمین دشمن پیش بروی برو و مرا دفن کن و برگرد. چون ابوایوب مرد چنان کرد. گوید، ابوایوب که رحمت خدا بر او باد می‌گفت: خداوند می‌فرماید: «بیرون روید در سبکباری و گرانباری^۱» و من خود را سبکبار و گرانبار می‌یابم.

عمرو بن عاصم از همام، از عاصم بن بهدله، از قول مردی از مردم مکه نقل می‌کند: * ابوایوب هنگامی که یزید بن معاویه به دیدار او آمد، گفت: سلام مرا به مردم برسان و بگو جنازهٔ مرا ببرند و آنچه می‌توانند در سرزمین دشمن پیشروی کنند. گوید: چون یزید این سخن را به مردم گفت تسلیم نظر ابوایوب شدند و جنازهٔ او را چندان که توانستند بردند. واقعی می‌گوید: ابوایوب در سالی که یزید بن معاویه در حکومت پدرش به جنگ

۱. بخشی از آیهٔ ۴۲ سورهٔ نهم - توبه - م.

قسطنطنیه^۱ رفته بود و آن سال پنجاه و دوم هجرت بود درگذشت و او را کنار حصار قسطنطنیه دفن کردند و یزید بر جنازه اش نماز گزارد. و به من خبر رسیده است که رومیان قبر او را ترمیم و مواظبت و در خشکسالی به واسطه او طلب باران می کنند.

ثابت بن خالد

ابن نعمان بن خنساء بن عسیره بن عبد بن عوف بن غنم. او را دختری به نام دُبَّیَّة بوده که مادرش ادم دختر عمر بن معاویه از خاندان مُرّه است. این دختر را یزید بن ثابت بن ضحاک برادر ثابت بن زید به همسری گرفت و برای او عماره را زایید. نسل ثابت بن خالد منقرض شده است و اعقاب او باقی نمانده اند. ثابت در جنگهای بدر و احد شرکت کرده است.

عماره بن حزم

ابن زید بن لُوْذان بن عمرو بن عبد عوف بن غنم. برادر عمرو بن حزم است و مادرشان خالده دختر ابوانس بن سنان بن وهب بن لوذان از بنی ساعده است. پسری به نام مالک داشته که در کودکی درگذشته است و مادرش نوار دختر مالک بن صرمه بن مالک بن عدی بن عامر از بنی عدی بن نجار بوده است. برادران مادری مالک، یزید و زید پسران ثابت بن ضحاک بن زید و از خاندان مالک بن نجارند.

به روایت موسی بن عقبه و ابن اسحاق و ابومعشر و واقدی، عماره از هفتادتن انصار است که در بیعت عقبه حضور داشته اند. عماره بن حزم و اسعد بن زراره و عوف بن عفراء چون مسلمان شدند، شروع به شکستن بتهای خاندان مالک بن نجار کردند.

پیامبر (ص) میان عماره بن حزم و محرز بن نضله پیمان برادری منعقد فرمود. عماره در جنگهای بدر و احد و خندق و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر (ص) بود و پرچم بنی نجار روز فتح مکه با او بود. عماره همراه خالد بن ولید به جنگ مرتدان رفت و روز جنگ یمامه به سال دوازدهم هجرت در خلافت ابوبکر کشته شد و نسلی از او باقی نمانده است.

۱. یاقوت در قرن هفتم هجری می گوید: نام قسطنطنیه امروز اصطنبول است. و امروز به صورت استانبول و اسلامبول معروف است - م.

سراقة بن كعب

ابن عمرو بن عبدالعزّی بن غزیه بن عمرو بن عبد عوف بن غنم. مادرش عمیره دختر نعمان بن زید بن لبید بن خدّاش از بنی عدی بن نجار است. فرزندان سراقة عبارت‌اند از: زید و سُعدی که همان ام حکیم است. مادر این دو امّ زید دختر سکن بن عتبه بن عمرو بن خدیج بن عامر بن چشم بن حارث بن خزرج است. و نائله که مادرش کنیزی است. زید در جنگ پل [جسر] ابو عبید در قادسیه کشته شد.

ابومعشر و واقدی و محمد بن عبدالله انصاری نسب سراقة را همین‌گونه گفته‌اند، اما ابراهیم بن سعد از ابن اسحاق عبدالعزّی بن عروة و هارون بن ابی عیسی از قول ابن اسحاق عبدالعزّی بن عزّره نقل کرده‌اند و هر دو خطاست و صحیح آن همان است که ثبت کردیم. سراقة در بدر و أحد و خندق و تمام جنگهای دیگر همراه رسول خدا (ص) بوده است و در خلافت معاویه بن ابوسفیان درگذشته و از او نسلی باقی نمانده است.

حارثة بن نعمان

ابن نفع بن زید بن عبید بن ثعلبة بن غنم. مادرش جعدہ دختر عبید بن ثعلبة بن عبید بن ثعلبة بن غنم است. فرزندان حارثة به این شرح‌اند: عبدالله و عبدالرحمن و سودة و عمرة و ام هشام که این هر سه دختر از بیعت‌کنندگان‌اند و مادرشان ام خالد دختر خالد بن یعیش بن قیس بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است. و ام کلثوم که مادرش از خاندان عبدالله بن غطفان است. و امة الله که مادرش از خاندان جندع است. کنیه حارثة بن نعمان، ابو عبدالله است. او در بدر و أحد و خندق و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر (ص) بوده است.

حارثة می‌گوید: دوبار جبرئیل (ع) را زیارت کردم یک بار روز صورین^۱ هنگامی که پیامبر برای جنگ بنی قریظه بیرون آمد، جبریل به صورت دحیه کلبی از کنار ما گذشت و به

۱. صورین، نام جایی نزدیک مدینه است که پیامبر (ص) هنگام رفتن به جنگ بنی قریظه از آنجا عبور فرموده‌اند. رک: باقوت، معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۹۹-م.

ما دستور داد سلاح برداریم و جامه جنگ بپوشیم و یک روز هم هنگام بازگشت از جنگ حنین در محلی که جنازه‌ها را برای نماز می‌گزارند من درحالی که او با پیامبر (ص) سخن می‌گفت عبور کردم و سلام ندادم. جبرئیل پرسید ای محمد (ص) این کیست. فرمود: حارثة بن نعمان است. جبرئیل گفت: او از صدتنی است که در جنگ حنین پایداری کردند و خداوند روزی ایشان را در بهشت تکفل فرموده است و اگر سلام می‌داد پاسخ سلامش را می‌دادیم. عبدالرحمن بن یونس از محمد بن اسماعیل بن ابی‌فدیکه، از محمد بن عثمان، از پدرش نقل می‌کند: * چشم حارثة بن نعمان کور شده بود و او از محل نماز خود تا در حجره‌اش طنابی کشیده و ظرفی از خرما و چیزهای دیگر کنار خود نهاده بود و چون فقیری می‌آمد و سلام می‌داد، از آن خرما برمی‌داشت و به کمک ریسمان بر در حجره می‌آمد و شخصاً به فقیر می‌داد. افراد خانواده‌اش می‌گفتند این کار را ما انجام می‌دهیم. می‌گفت شنیدم پیامبر (ص) می‌فرمود: چیزی به دست مسکین دادن از مرگ بد حفظ و نگهداری می‌کند. واقدی می‌گوید: حجره‌های حارثة بن نعمان نزدیک حجره‌های رسول خدا بود و هرگاه رسول خدا ازدواج تازه‌ای می‌فرمود او از حجره‌ای به حجره دورتری می‌رفت آنچنان که پیامبر (ص) فرمودند از بسیاری از این حجره به آن حجره منتقل شدن حارثة که برای ما انجام می‌دهد شرم می‌کنم. حارثة تا روزگار حکومت معاویه زنده بود، نسل او باقی هستند. از جمله نوادگان او محمد بن عبدالرحمن بن عبدالله بن حارثة و معروف به ابوالرجال است. مادر ابوالرجال، عَمْرَة دختر عبدالرحمن بن سعد بن زراره و از خاندان نجار است.

سُلَیْم بن قَیْس

ابن قَهْد. نام اصلی قَهْد، خالد است و او پسر قیس بن ثعلبة بن عبید بن ثعلبة بن غنم است. مادر سُلَیْم دختر خالد بن طعمه بن سحیم بن اسود از بنی مالک بن نجار است و معروف به ام سلیم بوده است. در جنگهای بدر و احد و خندق و تمام جنگهای دیگر پیامبر (ص) همراه بوده است. سُلَیْم در حکومت عثمان بن عفان درگذشت و اغقابی ندارد. ولی نسل برادرش قیس بن قیس بن قهد باقی هستند و برخی از ایشان از این جهت که سُلَیْم بدری است نسب خود را به او می‌رسانند و حال آنکه نسل سلیم باقی نمانده است.

سُهَیْل بن رافع

ابن ابو عمرو بن عائذ بن ثعلبه بن غنم. سُهَیْل برادر سهل بن رافع است و آن دو صاحبان زمینی بودند که مسجد پیامبر (ص) در آن زمین ساخته شد. آن دو تحت تکفل ابوامامه اسعد بن زراره بودند. و چون عبدالله بن اُبَی بن سلول را از مسجد پیامبر (ص) بیرون کردند، می گفت: محمد (ص) مرا از زمین سهل و سُهَیْل بیرون کرد. سهل در بدر حضور نداشت، مادر آن دو زُغَبِیَّة دختر سهل بن ثعلبه بن حارث و از خاندان مالک بن نجار است. سُهَیْل در بدر و اُحد و خندق و تمام جنگهای دیگر پیامبر (ص) همراه بود و در حکومت عمر بن خطاب درگذشت و او را نسلی نیست. همچنین تمام خاندان بنی عائذ بن ثعلبه بن غنم منقرض شده اند و هیچ کس از ایشان باقی نمانده است.

مسعود بن اَوْس

ابن زید بن اَصْرَم بن زید بن ثعلبه بن غنم. مادرش عَمْرَة دختر مسعود بن قیس بن عمرو بن زید منات و از خاندان مالک بن نجار است. این بانو از بیعت کنندگان بوده است. فرزندان مسعود عبارت اند از: سعد و امّ عمرو که مادرشان حبیبه دختر اسلم بن حریس بن عدی بن مجدّع بن حارثه بن حارث و از قبیله اوس است. واقدی و عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری نسب مسعود را همین گونه که گفتیم آورده اند، ولی ابن اسحاق و ابومعشر او را مسعود بن اوس بن اَصْرَم گفته اند و زید را نیاورده اند. مسعود بن اوس در بدر و اُحد و خندق و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر (ص) بوده است و در حکومت عمر بن خطاب درگذشته و نسلی از او باقی نیست، و برادرش.

ابو خَزِیْمَة بن اوس

برادر تنی مسعود است. او هم در بدر و اُحد و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر (ص) بوده است و در حکومت عثمان بن عفان درگذشته است. نسلی از او باقی نیست و نسل اصرم منقرض شده و هیچ کس از ایشان باقی نمانده است.

رافع بن حارث

ابن سواد بن زید بن ثعلبة بن غنم. واقدی نسب او را همین‌گونه آورده است اما عبدالله بن محمد بن عماره انصاری سواد را به صورت اسود ضبط کرده است. رافع پسری به نام حارث داشته است و نسلی از او باقی نمانده است. رافع در بدر و احد و تمام جنگهای پیامبر همراه بوده و در خلافت عثمان درگذشته است.

معاذ بن حارث

ابن رفاعه بن حارث بن سواد بن مالک بن غنم. مادرش عفراء دختر عبید بن ثعلبة بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار است، و نسب معاذ به مادرش می‌رسد. معاذ پسری به نام عبیدالله داشته است که مادرش ام حبیبة دختر قیس بن زید بن عامر بن سواد بن ظفر است. نام اصلی ظفر کعب بن خزرج بن عمرو است و این عمرو معروف به نبیت و پسر مالک بن اوس است. دیگر فرزندان معاذ به این شرح‌اند: حارث و عوف و سلمی که همان ام عبدالله است و رَمَلَة و مادرشان ام حارث دختر سبرة بن رفاعه بن حارث بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار است. و ابراهیم و عایشه که مادرشان ام عبدالله دختر نمیر بن عمرو بن علی از خاندان جهینه است و سارة که مادرش ام ثابت رمله دختر حارث بن ثعلبة بن حارث بن زید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار است.

واقدی می‌گوید: معاذ و رافع بن مالک زُرَقی به روایتی نخستین کسان از انصارند که در مکه مسلمان شدند و او را از هشت تنی می‌شمرند که از انصار در مکه مسلمان شده‌اند. همچنین او را از شش نفری می‌دانند که برای نخستین بار به ملاقات پیامبر (ص) آمدند و مسلمان شدند و هیچ‌کس از انصار پیش از ایشان مسلمان نشده است. واقدی می‌گوید: موضوع شش تن در نظر ما استوارترین اقوال است.

معاذ بن حارث به روایت تمام سیره‌نویسان در هر دو بیعت عقبه حضور داشته است، و پیامبر (ص) میان او و معمر بن حارث عقد برادری منعقد فرمود. معاذ پس از کشته شدن عثمان و به روزگار علی بن ابی طالب (ع) و معاویه درگذشته است و اعقاب او امروز هم باقی هستند. و برادرش.

مَعُوذُ بْنُ حَارِثٍ

برادر تنی معاذ است. فرزندان معوذ به این شرح‌اند: دو دختر به نام رُبَيْعٌ و عُمَيْرَةُ که مادرشان ام یزید دختر قیس بن زعوراء بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. فقط به روایت محمد بن اسحاق معوذ هم همراه هفتادتن از انصار در بیعت عقبه دوم حضور داشته است. معوذ در جنگ بدر شرکت کرده است و او و برادرش عوف بر ابوجهل ضربه‌های کشنده زدند. ابوجهل حمله‌ای کرد و هردو را کشت و خود به زمین افتاد و عبدالله بن مسعود سرش را برید. از معوذ هم نسلی باقی نمانده است. و برادرشان.

عوف بن حارث

برادر تنی معاذ و معوذ است. او را هم از شش تنی می‌دانند که از انصار در مکه مسلمان شدند. به روایت واقدی در هر دو بیعت عقبه اول و دوم حضور داشته است، ولی ابن اسحاق می‌گوید در بیعت عقبه دوم بوده است. او و دو برادرش معاذ و معوذ به روایت ابومعشر و واقدی و عبدالله بن محمد بن عماره انصاری در بدر شرکت کرده‌اند. محمد بن اسحاق برادر دیگری از ایشان به نام رفاعه بن حارث را هم افزوده است و می‌گوید: هر چهار برادر در بدر شرکت داشته‌اند. محمد بن رفاعه می‌گوید: این در نظر ما ثابت نیست. عوف بن حارث در جنگ بدر شهید شد. ابوجهل بن هشام او را کشت و عوف و برادرش معوذ هم او را از پای درآوردند.^۱ نسل عوف باقی هستند.

یزید بن هارون از جریر بن حازم، از محمد بن سیرین، در باره چگونگی کشته شدن ابوجهل نقل می‌کند که: «نخست دو پسر عفراء او را از پای درآوردند و عبدالله بن مسعود سرش را برید.

۱. برای اطلاع بیشتر از چگونگی شهادت این دو بزرگوار و کشته شدن ابوجهل، رکن: مغازی، ج ۱، ص ۸-۶۶-م.

نعیمان بن عمرو

ابن رفاعه بن حارث بن سواد بن مالک بن غنم. مادرش فاطمة بنت عمرو بن عطیة بن خنساء بن مبدول بن عمرو از خاندان مازن بن نجار است. نام او را به صورت نُعیمان مصغر نعمان آورده‌اند. فرزندان نعیمان عبارت‌اند از: محمد، عامر، سبرة، لبابة، كبشه، مریم، ام حبیب، أمة الله که مادرانشان کنیزهایی بوده‌اند. و حکیمه که مادرش از بنی سهم است. نعیمان فقط به روایت محمد بن اسحاق در بیعت عقبه دوم همراه هفتادتن انصار بوده است. او در بدر و أحد و خندق و تمام جنگهای پیامبر (ص) همراه بوده است.

محمد بن حمید عبدی از معمر بن راشد، از زید بن اسلم نقل می‌کند که * نعیمان و پسرش را به گناه باده گساری به حضور پیامبر آوردند که او را تازیانه زدند و این کار چهار یا پنج بار تکرار شد. مردی گفت: خدایا او را لعنت کن چه بسیار باده می‌نوشد و چه بسیار تازیانه می‌خورد. پیامبر (ص) به آن مرد فرمودند: او را لعنت مکن که خدا و رسولش را دوست می‌دارد.

مُعلی بن اسد عَمّی از وهیب بن خالد، از ایوب بن محمد نقل می‌کند * پیامبر فرمودند: به نعیمان چیزی جز خیر و نکو مگویید که او خدا و رسولش را دوست می‌دارد. نعیمان بن عمرو باقی ماند و به روزگار معاویه بن ابوسفیان درگذشت و از او نسلی باقی نمانده است.

عامر بن مُخَلد

ابن حارث بن سواد بن مالک بن غنم. مادرش عمارة دختر خنساء بن عميرة بن عبد بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار است. عامر بن مخلد در بدر و أحد شرکت کرد و در جنگ احد که در شوال و سی و دومین ماه هجرت بود کشته شد و نسلی از او باقی نیست.

عبدالله بن قیس

ابن خالدة بن حارث بن سواد بن مالک بن غنم. فرزندانش عبارت‌اند از: عبدالرحمن و